

جزوه جلسه اول ۹۲/۱۱/۱۰ + بیانات رهبری از ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۰ در موضوع تقوا

تقوا [(ده گفتار)]

اَفَمَنْ اسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ اَمْ مَنْ اسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ «۱».

موضوع سخن، تقوا از نظر اسلام است. وضع این جلسه که قرار است فعلاً در هر ماه یک بار تشکیل شود برای ایراد یک سخنرانی به معنای فنی نیست، بلکه هدف این جلسات تحقیق و مطالعه جدی در اطراف یک سلسله موضوعات دینی است.

بنابراین اگر احیاناً از مراسم عادی در سخنرانیهای معمولی خارج شدیم، از وضعی که خودمان تصمیم گرفته‌ایم خارج نشده‌ایم. مثلاً ممکن است احتیاج پیدا کنیم در وسط سخنرانی قسمتهایی را از روی کتاب بخوانیم و یا آنکه در یک سخنرانی برحسب مطالعاتی که کرده‌ایم مطلبی را بگوییم و بعد در اثر مطالعه بیشتر و یا تذکر دیگران، در یک سخنرانی دیگر با کمال صراحت به اشتباه خودمان اعتراف کنیم و سخن اول خود را رد کنیم، و ممکن است این کار را یک نفر دیگر که در همان

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۶۸۸

موضوع سخنرانی می‌کند انجام دهد و با دلیل و منطق سخن ما را رد کند.

چون قبلاً سخنران، موضوع سخنرانی خود را اعلام کرده ناچار است خود را حتی الامکان آماده کند و شنوندگان نیز از اول می‌دانند که چه موضوعی را می‌خواهند گوش کنند. آنها هم به نوبه خود، خود را آماده شنیدن یک موضوع معین می‌کنند و از این رو افاده و استفاده بیشتری می‌شود.

لغت تقوا

این کلمه از کلمات شایع و رایج دینی است؛ در قرآن کریم به صورت اسمی و یا به صورت فعلی، زیاد آمده است. تقریباً به همان اندازه که از ایمان و عمل نام برده شده و یا نماز و زکات آمده و بیش از آن مقدار که مثلاً نام روزه ذکر شده، از تقوا اسم برده شده است. در نهج البلاغه از جمله کلماتی که زیاد روی آنها تکیه شده کلمه «تقوا» است. در نهج البلاغه خطبه‌ای هست طولانی به نام خطبه متقین. این خطبه را امیرالمؤمنین در جواب تقاضای کسی ایراد کرد که از او خواسته بود توصیف مجسم کننده‌ای از متقیان بکند. امام ابتدا استنکاف کرد و به ذکر سه چهار جمله اکتفا فرمود ولی آن شخص - که نامش هم‌ام بن شریح بود و مردی مستعد و برافروخته بود - قانع نشد و در تقاضای خود اصرار و سماجت کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام شروع به سخن کرد و با بیان بیش از صد صفت و ترسیم بیش از صد رسم از خصوصیات معنوی و مشخصات فکری و اخلاقی و عملی متقیان، سخن را به پایان رسانید.

مورخین نوشته‌اند که پایان یافتن سخن علی همان بود و قالب تهی کردن هم‌ام بعد از یک فریاد همان.

مقصود این است که این کلمه از کلمات شایع و رایج دینی است. در میان عامه مردم هم این کلمه زیاد استعمال می‌شود.

این کلمه از ماده «وَقَّى» است که به معنای حفظ و صیانت و نگهداری است.

معنای «اتَّقَاء» احتفاظ است. ولی تاکنون دیده نشده که در ترجمه‌های فارسی، این کلمه را به صورت حفظ و نگهداری ترجمه کنند. در ترجمه‌های فارسی اگر این کلمه به صورت اسمی استعمال شود مثل خود کلمه «تقوا» یا کلمه «متقین»، به «پرهیزکاری» ترجمه می‌شود. مثلاً در ترجمه هُدی لِلْمُتَّقِينَ گفته می‌شود: هدایت است برای پرهیزکاران. و اگر به صورت فعلی استعمال شود، خصوصاً اگر فعل امر

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۶۸۹

باشد و متعلّقش ذکر شود، به معنای خوف و ترس ترجمه می‌شود. مثلاً در ترجمه اَتَّقُوا اللَّهَ یا اَتَّقُوا النَّارَ گفته می‌شود: از خدا بترسید، [یا از آتش بترسید].

البته کسی مدعی نشده که معنای «تقوا» ترس یا پرهیز و اجتناب است، بلکه چون دیده شده لازمه صیانت خود از چیزی ترک و پرهیز است و همچنین غالباً صیانت و حفظ نفس از اموری ملازم است با ترس از آن امور، چنین تصور شده که این ماده مجازاً در بعضی موارد به معنای پرهیز و در بعضی موارد دیگر به معنای خوف و ترس استعمال شده است.

و البته هیچ مانعی هم در کار نیست که این کلمه مجازاً به معنای پرهیز و یا به معنای خوف استعمال بشود. اما از طرف دیگر موجب و دلیلی هم نیست که تأیید کند که از این کلمه یک معنای مجازی مثلاً ترس یا پرهیز قصد شده. چه موجبی هست که بگوییم معنای اَتَّقُوا اللَّهَ این است که از خدا بترسید و معنای اَتَّقُوا النَّارَ این است که از آتش بترسید؟! بلکه معنای این گونه جمله‌ها این است که خود را از گزند آتش حفظ کنید و یا خود را از گزند کیفر الهی محفوظ بدارید. بنابراین ترجمه صحیح کلمه تقوا «خود نگهداری» است که همان ضبط نفس است و متقین یعنی خود نگهداران.

راغب در کتاب مفردات القرآن می‌گوید:

الْوَقَايَةُ حِفْظُ الشَّيْءِ مِمَّا يُؤْذِيهِ، وَالتَّقْوَى جَعْلُ النَّفْسِ فِي وَقَايَةٍ مِمَّا يُخَافُ.

هذا تَحْقِيقُهُ، ثُمَّ يُسَمَّى الْخَوْفُ تَارَةً تَقْوَى وَالتَّقْوَى خَوْفًا حَسَبَ تَسْمِيَةِ مُقْتَضَى الشَّيْءِ بِمُقْتَضَاهِ وَالمُقْتَضَى بِمُقْتَضَاهُ، وَصَارَ التَّقْوَى فِي عُرْفِ الشَّرْعِ حِفْظَ النَّفْسِ مِمَّا يُؤْثِمُ وَذَلِكَ بِتَرْكِ الْمَحْظُورِ.

یعنی وقایه عبارت است از محافظت یک چیزی از هر چه به او زیان می‌رساند، و تقوا یعنی نفس را در وقایه قرار دادن از آنچه بیم می‌رود.

تحقیق مطلب این است، اما گاهی به قاعده استعمال لفظ مسبب در مورد سبب و استعمال لفظ سبب در مورد مسبب، خوف به جای تقوا و تقوا به جای خوف استعمال می‌گردد. تقوا در عرف شرع یعنی نگهداری نفس از آنچه انسان را به گناه می‌کشاند به اینکه ممنوعات و محرّمات را ترک کند.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۶۹۰

راغب صریحاً می‌گوید تقوا یعنی خود را محفوظ نگاه داشتن، و می‌گوید استعمال کلمه تقوا به معنای خوف، مجاز است و البته تصریح نمی‌کند که در مثل اَتَّقُوا اللَّهَ معنای مجازی قصد شده، و چنانکه گفتیم دلیلی نیست که تأیید کند در مثل آن جمله‌ها مجازی به کار رفته است.

چیزی که نسبتاً عجیب به نظر می‌رسد ترجمه فارسی این کلمه به «پرهیزکاری» است. دیده نشده تاکنون احدی از اهل لغت مدعی شده باشد که این کلمه به این معنا هم استعمال شده. چنانکه دیدیم راغب از استعمال این کلمه به معنای خوف اسم برد ولی از استعمال این کلمه به معنای پرهیز نام نبرد. معلوم نیست از کجا و چه وقت و به چه جهت در ترجمه‌های فارسی، این کلمه به معنای پرهیزکاری ترجمه شده است؟! گمان می‌کنم که تنها فارسی‌زبانان هستند که از این کلمه مفهوم پرهیز و اجتناب درک می‌کنند. هیچ عربی زبانی در قدیم یا جدید این مفهوم را از این کلمه درک نمی‌کند. شک نیست که در عمل، لازمه تقوا و صیانت نفس نسبت به چیزی ترک و اجتناب از آن چیز است اما نه این است که معنای تقوا همان ترک و پرهیز و اجتناب باشد.

ترس از خدا

ضمناً به مناسبت اینکه از خوف خدا ذکر می‌شود به میان آمد، این نکته را یادآوری کنم:

ممکن است این سؤال برای بعضی مطرح شود که ترس از خدا یعنی چه؟ مگر خداوند یک چیز موحش و ترس‌آوری است؟ خداوند کمال مطلق و شایسته ترین موضوعی است که انسان به او محبت بورزد و او را دوست داشته باشد. پس چرا انسان از خدا بترسد؟

در جواب این سؤال می‌گوییم مطلب همین‌طور است. ذات خداوند موجب ترس و وحشت نیست، اما اینکه می‌گویند از خدا باید ترسید یعنی از قانون عدل الهی باید ترسید. در دعا وارد است:

يَا مَنْ لَا يَرْجَى إِلَّا فَضْلُهُ وَلَا يُخَافُ إِلَّا عَذْلُهُ..

ای کسی که امیدواری به او امیدواری به فضل و احسان اوست و ترس از او ترس از عدالت اوست.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۶۹۱

ایضاً در دعاست:

جَلَلْتَ أَنْ يُخَافَ مِنْكَ إِلَّا الْعَدْلُ وَأَنْ يُرْجَى مِنْكَ إِلَّا الْإِحْسَانُ وَالْفَضْلُ..

یعنی تو منزهی از اینکه از تو ترسی باشد جز از ناحیه عدالت، و از اینکه از تو جز امید نیکی و بخشندگی توان داشت.

عدالت هم به نوبه خود امر موحش و ترس آوری نیست. انسان که از عدالت می ترسد، در حقیقت از خودش می ترسد که در گذشته خطاکاری کرده و یا می ترسد که در آینده از حدود خود به حقوق دیگران تجاوز کند. لهذا در مسئله خوف و رجاء که مؤمن باید همیشه، هم امیدوار باشد و هم خائف، هم خوشبین باشد و هم نگران، مقصود این است که مؤمن همواره باید نسبت به طغیان نفس اماره و تمایلات سرکش خود خائف باشد که زمام را از کف عقل و ایمان نگیرد و نسبت به ذات خداوند اعتماد و اطمینان و امیدواری داشته باشد که همواره به او مدد خواهد کرد. علی بن الحسین (سلام الله علیه) در دعای معروف ابوحمره می فرماید:

مَوْلَايَ إِذَا رَأَيْتُ دُنُوبِي فَرَعْتُ، وَإِذَا رَأَيْتُ كَرَمَكَ طَمِعْتُ..

یعنی هرگاه به خطاهای خودم متوجه می شوم ترس و هراس مرا می گیرد، و چون به کرم و جود تو نظر می افکنم امیدواری پیدا می کنم.

این نکته ای بود که لازم دانستم ضمناً و استطراداً گفته شود.

معنا و حقیقت تقوا

از آنچه در اطراف لغت «تقوا» گفته شد تا اندازه ای می توان معنا و حقیقت تقوا را از نظر اسلام دانست، ولی لازم است به موارد استعمال این کلمه در آثار دینی و اسلامی بیشتر توجه شود تا روشن گردد که تقوا یعنی چه. مقدمه ای ذکر می کنم.

انسان اگر بخواهد در زندگی اصولی داشته باشد و از آن اصول پیروی کند، خواه آنکه آن اصول از دین و مذهب گرفته شده باشد و یا از منبع دیگری، ناچار باید یک خط مشی معینی داشته باشد، هرج و مرج بر کارهایش حکمفرما نباشد.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۶۹۲

لازمه خط مشی معین داشتن و اهل مسلک و مرام و عقیده بودن این است که به سوی یک هدف و یک جهت حرکت کند و از اموری که با هوا و هوس های آنی او موافق است اما با هدف او و اصولی که اتخاذ کرده منافات دارد خود را «نگهداری» کند.

بنابراین تقوا به معنای عام کلمه لازمه زندگی هر فردی است که می خواهد انسان باشد و تحت فرمان عقل زندگی کند و از اصول معینی پیروی نماید.

تقوای دینی و الهی یعنی اینکه انسان خود را از آنچه از نظر دین و اصولی که دین در زندگی معین کرده، خطا و گناه و پلیدی و زشتی شناخته شده، حفظ و صیانت کند و مرتکب آنها نشود. چیزی که هست حفظ و صیانت خود از گناه که نامش «تقوا» است به دو شکل و دو صورت ممکن است صورت بگیرد، و به تعبیر دیگر ما دو نوع تقوا می توانیم داشته باشیم: تقوایی که ضعف است و تقوایی که قوت است.

نوع اول اینکه انسان برای اینکه خود را از آلودگیهای معاصی حفظ کند، از موجبات آنها فرار می کند و خود را همیشه از محیط گناه دور نگه می دارد؛ شبیه کسی که برای رعایت حفظالصحه خود کوشش می کند خود را از محیط مرض و میکروب و از موجبات انتقال بیماری دور نگه دارد، سعی می کند مثلاً به محیط مالاریا خیز نزدیک نشود، با کسانی که به نوعی از بیماریهای واگیردار مبتلا هستند معاشرت نکند.

نوع دوم اینکه در روح خود حالت و قوتی به وجود می‌آورد که به او مصونیت روحی و اخلاقی می‌دهد که اگر فرضاً در محیطی قرار بگیرد که وسایل و موجبات گناه و معصیت فراهم باشد، آن حالت و ملکه روحی، او را حفظ می‌کند و مانع می‌شود که آلودگی پیدا کند؛ مانند کسی که به وسایلی، در بدن خود مصونیت طبی ایجاد می‌کند که دیگر نتواند میکروب فلان مرض در بدن او اثر کند.

در زمان ما تصویری که عموم مردم از تقوا دارند همان نوع اول است. اگر گفته می‌شود فلان کس آدم باتقوایی است یعنی مرد محتاطی است، انزوا اختیار کرده و خود را از موجبات گناه دور نگه می‌دارد. این همان نوع تقواست که گفتیم ضعف است.

شاید علت پیدایش این تصور این است که از اول، تقوا را برای ما

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۶۹۳

«پرهیزکاری» و «اجتنابکاری» ترجمه کرده‌اند و تدریجاً پرهیز از گناه به معنای پرهیز از محیط و موجبات گناه تلقی شده و کم‌کم به اینجا رسیده که کلمه تقوا در نظر عامه مردم معنای انزوا و دوری از اجتماع می‌دهد، در محاورات عمومی وقتی که این کلمه به گوش می‌رسد یک حالت انقباض و پا پس کشیدن و عقب نشینی کردن در نظرها مجسم می‌شود.

قبلاً گفتیم که لازمه اینکه انسان حیات عقلی و انسانی داشته باشد این است که تابع اصول معینی باشد، و لازمه اینکه انسان از اصول معینی پیروی کند این است که از اموری که با هوا و هوس او موافق است ولی با هدف او و اصول زندگانی او منافات دارد پرهیز کند. ولی لازمه همه اینها این نیست که انسان اجتنابکاری از محیط و اجتماع را پیشه سازد. راه بهتر و عالیت‌ر - همان طوری که بعداً از آثار دینی شاهد می‌آوریم - این است که انسان در روح خود ملکه و حالت و مصونیتی ایجاد کند که آن حالت، حافظ و نگهدار او باشد.

اتفاقاً گاهی در ادبیات منظوم یا منثور ما تعلیماتی دیده می‌شود که کم و بیش تقوا را به صورت اول که ضعف و عجز است نشان می‌دهد. سعدی در گلستان می‌گوید:

بدیدم عابدی در کوهساری	قناعت کرده از دنیا به غاری
چرا گفتم به شهر اندر نیایی	که باری بند از دل برگشایی
بگفت آنجا پیروی‌ان نغزند	چو گل بسیار شد پیلان بلغزند

این همان نوع از تقوا و حفظ و صیانت نفس است که در عین حال ضعف و سستی است. اینکه انسان از محیط لغزنده دوری کند و نلغزد هنری نیست؛ هنر در این است که در محیط لغزنده، خود را از لغزش حفظ و نگهداری کند.

یا اینکه باباطاهر می‌گوید:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد	هر آنچه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیش ز فولاد	زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

شک نیست که چشم به هر جا برود دل هم به دنبال چشم می‌رود و «دستِ نظر رشته کش دل بُود» ولی آیا راه چاره این است که چشم را از بین ببریم؟ یا اینکه راه بهتری هست و آن اینکه در دل قوتی و نیرویی به وجود بیاوریم که چشم نتواند دل را به دنبال خود بکشد. اگر بنا باشد برای آزادی و رهایی دل از چشم خنجری

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۶۹۴

بسازیم نیش ز فولاد، یک خنجر دیگر هم برای گوش باید تهیه کنیم، زیرا هر چه را هم گوش می‌شنود دل یاد می‌کند و همچنین است ذائقه و لامسه و شامه. آنوقت انسان درست مصداق همان شیر بی‌دم و سر و اشکمی است که مولوی داستانش را آورده است.

در کتب اخلاقی گاهی از دسته‌ای از قدما یاد می‌کنند که برای آنکه زیاد حرف نزنند و سخن لغو یا حرام به زبان نیاورند، سنگریزه در دهان خود می‌گذاشتند که نتوانند حرف بزنند، یعنی اجبار عملی برای خود درست می‌کردند. معمولاً دیده می‌شود که از این طرز عمل به عنوان نمونه کامل تقوا نام برده می‌شود، در صورتی که اجبار عملی به وجود آوردن برای پرهیز از گناه و آنگاه ترك کردن گناه کمالی محسوب نمی‌شود. اگر توفیق چنین کاری پیدا کنیم و از این راه مرتکب گناه نشویم البته از گناه پرهیز کرده‌ایم اما نفس ما همان اژدهاست که بوده است، فقط از غم بی‌آلتی افسرده است. آنوقت کمال محسوب می‌شود که انسان بدون اجبار عملی و با داشتن اسباب و آلات کار، از گناه و معصیت پرهیز کند. این گونه اجتنابها و پهلوی تھی کردن‌ها اگر کمال محسوب شود از جنبه مقدّمیتی است که در مراحل اولیه برای پیدا شدن ملکه تقوا ممکن است داشته باشد، زیرا پیدایش ملکه تقوا بعد از یک سلسله ممارست و تمرینهای منفی است که صورت می‌گیرد. اما حقیقت تقوا غیر از این کارهاست. حقیقت تقوا همان روحیه قوی و مقدس عالی است که خود حافظ و نگهدارنده انسان است. باید مجاهدت کرد تا آن معنا و حقیقت پیدا شود.

تقوا در نهج البلاغه

در آثار دینی، خصوصاً در نهج البلاغه که فوق العاده روی کلمه تقوا تکیه شده است، همه جا تقوا به معنای آن ملکه مقدس که در روح پیدا می‌شود و به روح قوت و قدرت و نیرو می‌دهد و نفس اماره و احساسات سرکش را رام و مطیع می‌سازد به کار رفته. در خطبه ۱۱۲ می‌فرماید:

إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مُحَارِمَةُ وَ الزَّمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتُهُ، حَتَّى اسْتَهْرَتْ

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۶۹۵

لِبَالِيَهُمْ وَ اطْمَأَّتْ هَوَا جِرَهُمْ..

یعنی تقوای خدا دوستان خدا را در حمایت خود قرار داده و آنها را از تجاوز به حریم محرمات الهی نگه داشته است و خوف خدا را ملازم دل‌های آنها قرار داده است، تا آنجا که شبهای آنها را زنده و بیدار نگه داشته و روزهای آنها را قرین تشنگی (تشنگی روزه) کرده است.

در این جمله‌ها با صراحت کامل، تقوا را به معنای آن حالت معنوی و روحانی ذکر کرده که حافظ و نگهبان از گناه است و ترس از خدا را به عنوان یک اثر از آثار تقوا ذکر کرده. از همین جا می‌توان دانست که تقوا به معنای ترس نیست، بلکه یکی از آثار تقوا این است که خوف خدا را ملازم دل قرار می‌دهد. در آغاز سخن عرض کردم که معنای اتَّقُوا اللَّهَ این نیست که از خدا بترسید.

در خطبه ۱۶ نهج البلاغه می‌فرماید:

ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهْنَةً وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ. إِنَّ مَنْ صَرَحَتْ لَهُ الْعَبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ..

یعنی ذمه خود را در گرو گفتار خود قرار می‌دهم و صحت گفتار خود را ضمانت می‌کنم. اگر عبرتهای گذشته برای شخصی آینه آینده قرار گیرد، تقوا جلو او را از فرو رفتن در کارهای شبهه ناک می‌گیرد ...

تا آنجا که می‌فرماید:

إِلَّا وَ أَنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمْسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ خُلِعَتْ لُجْمُهَا، فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ. إِلَّا وَ أَنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلِّلَ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أَعْطُوا إِيَّاهُ فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ..

یعنی مثل خلافتکاری و زمام را به کف هوس دادن مثل اسبهای سرکش و چموشی است که لجام را پاره کرده و اختیار را تماماً از کف آن که بر او سوار است گرفته و عاقبت آنها را در آتش می‌افکنند، و مثل تقوا مثل مرکبایی رهوار و مطیع و رام است که مهار آنها در اختیار آن کسانی است

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۶۹۶

که بر آنها سوارند و آنها را وارد بهشت می سازند.

در اینجا درست و با صراحت کامل، تقوا یک حالت روحی و معنوی که ما از آن به ضبط نفس و یا مالکیت نفس تعبیر می کنیم معرفی شده. ضمناً در اینجا حقیقت بزرگی بیان شده، آن اینکه لازمه مطیع هوا و هوس بودن و عنان را به نفس سرکش واگذاریدن زبونی و ضعف و بی شخصیت بودن است. انسان در آن حال نسبت به اداره حوزه وجود خودش مانند سواره زبونی است که بر اسب سرکشی سوار است و از خود اراده و اختیاری ندارد. و لازمه تقوا و ضبط نفس افزایش قدرت اراده و شخصیت معنوی و عقلی داشتن است، مانند سوار ماهر و مسلطی که بر اسب تربیت شده ای سوار است و با قدرت فرمان می دهد و آن اسب با سهولت اطاعت می کند.

آن کس که بر مرکب چموش هوا و هوس و شهوت و حرص و طمع و جاه طلبی سوار است و تکیه گاهش این امور است زمام اختیار از دست خودش گرفته شده و به این امور سپرده شده، دیوانه وار به دنبال این امور می دود، دیگر عقل و مصلحت و مال اندیشی در وجود او حکومتی ندارد؛ و اما آن که تکیه گاهش تقواست و بر مرکب ضبط نفس سوار است، عنان اختیار در دست خودش است و به هر طرف که بخواهد در کمال سهولت فرمان می دهد و حرکت می کند.

در خطبه ۱۸۹ می فرماید:

فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحَرِّ وَالْجَنَّةُ وَفِي غَدِ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ..

یعنی تقوا در امروزه دنیا برای انسان به منزله یک حصار و بارو و به منزله یک سپر است و در فردای آخرت راه بهشت است.

نظیر این عبارات زیاد است، مثل تعبیر به اینکه: إِنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَالْفُجُورَ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ وَلَا يُخْرِجُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ (خطبه ۱۵۵) که تقوا را به پناهگاهی بلند و مستحکم تشبیه فرموده است.

این مقدار که گفته شد برای نمونه بود که معنای واقعی و حقیقت تقوا از نظر اسلام شناخته شود و معلوم شود که واقعاً چه کسی شایسته است که به او متقی

و

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۶۹۷

باتقوا گفته شود. معلوم شد که تقوا حالتی است روحی در انسان که برای روح حالت حصن و حصار و حرز و اسلحه دفاعی و مرکب رام و مطیع را دارد و خلاصه یک قوت معنوی و روحی است.

تقوا و آزادی

گفتم که لازمه اینکه انسان از زندگی حیوانی خارج شود و یک زندگی انسانی اختیار کند این است که از اصول معین و مشخصی پیروی کند، و لازمه اینکه از اصول معین و مشخصی پیروی کند این است که خود را در چهارچوب همان اصول محدود کند و از حدود آنها تجاوز نکند و آنجا که هوا و هوس های آنی او را تحریک می کند که از حدود خود تجاوز کند خود را «نگهداری» کند. نام این «خود نگهداری» که مستلزم ترک اموری است «تقوا» است. نباید تصور کرد که تقوا از مختصات دینداری است از قبیل نماز و روزه، بلکه تقوا لازمه انسانیت است. انسان اگر بخواهد از طرز زندگی حیوانی و جنگلی خارج شود ناچار است که تقوا داشته باشد. در زمان ما می بینیم که تقوای اجتماعی و سیاسی اصطلاح کرده اند. چیزی که هست تقوای دینی یک علو و قداس و استحکام دیگری دارد و در حقیقت تنها روی پایه دین است که می توان تقوایی مستحکم و با مبنا به وجود آورد و جز بر مبنای محکم ایمان به خدا نمی توان بنیانی مستحکم و اساسی و قابل اعتماد به وجود آورد. در آیه ای که اول سخن قرائت کردم می فرماید:

اَفَمَنْ اَسْسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ اَمْ مَنْ اَسْسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ..

آیا آن کس که بنیان خویش را بر مبنای تقوای الهی و رضای او بنا کرده بهتر است یا آن که بنیان خویش را بر پرتگاهی سست مشرف بر آتش قرار داده

است؟.

به هر حال تقوا، اعم از تقوای مذهبی و الهی و غیره، لازمه انسانیت است و خود به خود مستلزم ترک و اجتناب و گذشتن است.

با توجه به این مطلب، خصوصاً با در نظر گرفتن اینکه در زبان پیشوایان بزرگ

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۶۹۸

دین از تقوا به حصار و حصن و امثال اینها تعبیر شده، ممکن است کسانی که با نام آزادی خو گرفته‌اند و از هر چیزی که بوی محدودیت بدهد فرار

می‌کنند چنین تصور کنند که تقوا هم یکی از دشمنان آزادی و یک نوع زنجیر است برای پای بشر.

محدودیت یا مصونیت

اکنون این نکته را باید توضیح دهیم که تقوا محدودیت نیست، مصونیت است. فرق است بین محدودیت و مصونیت. اگر هم نام آن را محدودیت بگذاریم

محدودیتی است که عین مصونیت است.

مثالهایی عرض می‌کنم: بشر خانه می‌سازد، اتاق می‌سازد با در و پنجره‌های محکم، به دور خانه‌اش دیوار می‌کشد. چرا این کارها را می‌کند؟ برای اینکه خود را در زمستان از گزند سرما و در تابستان از آسیب گرما حفظ کند، برای آنکه لوازم زندگی خود را در محیط امنی که فقط در اختیار شخص خود اوست بگذارد. زندگی خود را محدود می‌کند به اینکه غالباً در میان یک چهار دیواری معین بگذرد. حالا نام این را چه باید گذاشت؟ آیا خانه و مسکن برای انسان محدودیت است و منافی آزادی اوست یا مصونیت است؟ و همچنین است لباس. انسان پای خود را در کفش و سر خود را در کلاه و تن خود را به انواع جامه‌ها محصور می‌کند و می‌پیچد و البته به وسیله همین کفش و کلاه و جامه است که نظافت خود را حفظ می‌کند، جلو سرما و گرما را می‌گیرد. حالا نام این را چه باید گذاشت؟ آیا می‌توان نام همه اینها را زندان گذاشت و اظهار تأسف کرد که پا در کفش و سر در کلاه و تن در پیراهن زندانی شده و آرزوی آزاد شدن اینها را از این زندانها کرد؟! آیا می‌توان گفت خانه و مسکن داشتن محدودیت است و منافی آزادی است؟!

تقوا هم برای روح مانند خانه است برای زندگی و مانند جامه است برای تن.

اتفاقاً در قرآن مجید از تقوا به جامه تعبیر شده. در سوره مبارکه اعراف، آیه ۲۶ بعد از آنکه نامی از جامه‌های تن می‌برد می‌فرماید: وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ یعنی تقوا که جامه روح است بهتر و لازمتر است.

آنوقت می‌توان نام محدودیت را روی چیزی گذاشت که انسان را از موهبت و سعادت محروم کند. اما چیزی که خطر را از انسان دفع می‌کند و انسان را از مخاطرات صیانت می‌کند، او مصونیت است نه محدودیت، و تقوا چنین چیزی

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۶۹۹

است. تعبیر به مصونیت، یکی از تعبیرات امیرالمؤمنین است. در یکی از کلماتش می‌فرماید:

الْأَفْصُونُوهَا وَتَصَوَّنُوا بِهَا (۱).

یعنی تقوا را حفظ کنید و به وسیله تقوا برای خود مصونیت درست کنید.

امیرالمؤمنین تعبیری بالاتر از این هم دارد که نه تنها تقوا را محدودیت و مانع آزادی نمی‌داند، بلکه علت و موجب بزرگ آزادی را تقوای الهی می‌شمارد. در خطبه ۲۲۸ می‌فرماید:

فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَذَخِيرَةُ مَعَادٍ وَعِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَنَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ، بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ وَ يَنْجُو الْهَارِبُ وَ تُنَالُ الرِّغَائِبُ..

یعنی تقوا کلید درستی و اندوخته روز قیامت است، آزادی است از قید هر رقیبت، نجات است از هر بدبختی. به وسیله تقوا انسان به هدف خویش می‌رسد و از دشمن نجات پیدا می‌کند و به آرزوهای خویش نائل می‌گردد.

تقوا در درجه اول و به طور مستقیم از ناحیه اخلاقی و معنوی به انسان آزادی می دهد و او را از قید رقیّت و بندگی هوا و هوس آزاد می کند، رشته حرص و طمع و حسد و شهوت و خشم را از گردنش برمی دارد، ولی به طور غیر مستقیم در زندگی اجتماعی هم آزادیبخش انسان است. رقیّتها و بندگیهای اجتماعی نتیجه رقیّت معنوی است. آن کس که بنده و مطیع پول یا مقام است نمی تواند از جنبه اجتماعی آزاد زندگی کند. لهذا درست است که بگوییم: «عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ» یعنی تقوا همه گونه آزادی به انسان می دهد. پس تقوا تنها نه این است که قید و محدودیت نیست، بلکه عین حرّیت و آزادی است.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۰۰

حراست تقوا

ممکن است آنچه درباره تقوا گفته شد که حرز و حصن و حافظ و حارس است، موجب غرور و غفلت بعضی گردد و خیال کنند که آدم متقی معصوم از خطاست و توجه به خطرات متزلزل کننده و بنیانکن تقوا ننمایند. ولی حقیقت این است که تقوا هم هر اندازه عالی باشد به نوبه خود خطراتی دارد. آدمی در عین اینکه باید در حمایت و حراست تقوا زندگی کند باید خود حافظ و حارس تقوا بوده باشد و این، به اصطلاح «دور» نیست. مانعی ندارد که یک چیز وسیله حفظ و نگهداری ما باشد و در عین حال ما هم موظف باشیم او را حفظ کنیم. درست مثل همان جامه که مثال زدیم: جامه حافظ و حارس و نگهبان انسان است از سرما و گرما، انسان هم حافظ و حارس جامه خویش است از دزد. امیرالمؤمنین علیه السلام در یک جمله به هر دو اشاره کرده، آنجا که می فرماید:

الْأَفْصُونُوهَا وَتَصَوَّنُوا بِهَا..

یعنی تقوا را حفظ کنید و هم به وسیله او خودتان را حفظ کنید.

پس اگر از ما بپرسند آیا تقوا ما را حفظ می کند و یا ما باید حافظ تقوا باشیم؟

می گوییم هر دوتا. نظیر اینکه اگر بپرسند آیا از تقوا باید کمک گرفت برای رسیدن به خدا و مقام قرب الهی، یا از خدا باید کمک خواست برای تحصیل تقوا؟ می گوییم هر دوتا؛ به کمک تقوا باید به خدا نزدیک شد، و از خدا باید مدد خواست که برای تقوای بیشتر ما را موفق بفرماید. و هم از کلمات امیرالمؤمنین است:

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَالْمَوْجِبُ عَلَى اللَّهِ حَقَّكُمْ وَإِنْ تَسْتَعِينُوا عَلَيْهِ بِاللَّهِ وَتَسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى اللَّهِ «۱».

یعنی شما را به تقوای الهی سفارش می کنم. تقوا حق الهی است بر عهده شما و موجب ثبوت حقی است از شما بر خدا، و اینکه از خدا برای رسیدن به تقوا کمک بخواهید و از تقوا برای رسیدن به خدا کمک بگیرید.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۰۱

به هر حال باید توجه به خطراتی که بنیان تقوا را متزلزل می کند داشت. در مقررات دینی می بینیم که تقوا ضامن و وثیقه بسیاری از گناهان شناخته شده ولی نسبت به بعضی دیگر از گناهان که تأثیر و جاذبه قویتری دارد دستور حریم گرفتن داده شده.

مثلاً در مقررات دینی گفته نشده که خلوت کردن با وسیله دزدی یا شرابخواری یا قتل نفس حرام است. مثلاً مانعی ندارد که کسی شب در خانه خلوتی بسر برد که اگر بخواهد- العیاذ باللّه- شراب بخورد هیچ رادع و مانع ظاهری نیست. همان ایمان و تقوا ضامن انسان است. ولی در مسئله جنسیت به حکم تأثیر قوی و تحریک شدیدی که این غریزه در وجود انسان دارد، این ضمانت از تقوا برداشته شده و دستور داده شده که خلوت با وسیله بی عفتی ممنوع است زیرا این خطر، خطری است که می تواند احياناً در این حصار (هر اندازه منیع و مستحکم باشد) نفوذ کند و این حصار را فتح نماید.

حافظ در یکی از غزلهای معروفش بیتی دارد که من هر وقت به آن بیت می رسم همین مطلبی که گفتم در نظرم مجسم می شود، و مثل اینکه حافظ با زبان شیرینی که مخصوص خود اوست خواسته این حقیقت روحی را بگوید. غزل این است:

نقدها را بود آیا که عباری گیرند تا همه صومعه داران پی کاری گیرند

مصلحت دید من آن است که یاران همه کار بگذارند و خم طره یاری گیرند

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند

بیتی که از این غزل مورد نظر بود این بیت است:

قوت بازوی پرهیز به خوبان مفروش که در این خیل حصاری به سواری گیرند

در این بیت تقوا و پرهیزکاری را به حصار تشبیه کرده، همان طوری که در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام عین این تشبیه آمده بود. بعد به شدت تأثیر و قدرت فتح خیل خوبان حصار تقوا را توجه پیدا کرده که این حصار را به رخ این طایفه

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۰۲

نمی‌توان کشید. در این سپاه هر یک سوار به تنهایی قادر است که حصاری را فتح کند، احتیاجی به اجتماع و یورش دسته جمعی نیست.

ارزش و اثر تقوا

موضوع دیگر، ارزش و آثار تقواست. گذشته از آثار مسلمی که تقوا در زندگی اخروی بشر دارد و یگانه راه نجات از شقاوت ابدی است، در زندگی دنیوی انسان هم ارزش و آثار زیادی دارد. امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) که بیش از هر کس دیگر در تعلیمات خود روی معنای تقوا تکیه کرده و به آن ترغیب فرموده آثار زیادی برای آن ذکر می‌کند و گاهی یک عمومیت عجیبی به فواید تقوا می‌دهد، مثل اینکه می‌فرماید:

عَتَقْتُ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ، نَجَاةً مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ..

یعنی آزادی است از هر رقیتی و نجات است از هر گونه بدبختی.

یا اینکه می‌فرماید:

دَوَاءُ دَاءِ قُلُوبِكُمْ وَ شِفَاءُ مَرَضِ اجْسَادِكُمْ وَ صَلَاحُ فَسَادِ صُدُورِكُمْ وَ طَهْرُ دَنَسِ انْفُسِكُمْ «۱».

تقوا دواي بیماری دلهای شما و شفای مرض بدنهای شما، درستی خرابی سینه‌های شما و مایه پاک شدن نفوس شماست.

علی علیه السلام همه دردها و ابتلائات بشر را یک کاسه می‌کند و تقوا را برای همه آنها مفید می‌داند. حقا هم اگر به تقوا صرفاً جنبه منفی و اجتناب و پهلوی تهی کردن ندهیم و آن‌طور بشناسیم که علی شناخته، باید اعتراف کنیم که یکی از ارکان زندگی بشر است (چه در زندگی فردی و چه در زندگی اجتماعی)، اگر نباشد اساس زندگی متزلزل است.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۰۳

ارزش یک چیز آنوقت معلوم می‌شود که ببینیم آیا چیز دیگر می‌تواند جای او را بگیرد یا نه. تقوا یکی از حقایق زندگی است، به دلیل اینکه چیزی دیگر نمی‌تواند جای آن را بگیرد، نه زور و نه پول و نه تکثیر قانون و نه هیچ چیز دیگر.

از ابتلائات روز ما موضوع زیادی قوانین و مقررات و تغییر و تبدیل‌های پشت سر هم است. برای موضوعات بالخصوص هی قانون وضع می‌شود، مقررات معین می‌گردد، آئین نامه می‌سازند، باز می‌بینند منظور حاصل نشد. قوانین را تغییر و تبدیل می‌دهند، بر مقررات و آئین نامه‌ها افزوده می‌شود و باز مطلوب حاصل نمی‌گردد. البته شک نیست که قانون نیز به نوبه خود یکی از حقایق زندگی است.

گذشته از قوانین کلی الهی، مردم احتیاج دارند به یک سلسله قوانین و مقررات مدنی، ولی آیا می‌توان تنها با وضع و تکثیر قانون جامعه را اصلاح کرد؟ قانون حد و مرز معین می‌کند، پس باید قوه و نیرویی در خود مردم باشد که این حدود و مرزها را محترم بشمارد و آن همان است که به آن نام «تقوا» داده‌اند. می‌گویند باید قانون محترم باشد. این صحیح است ولی آیا تا اصول تقوا محترم نباشد می‌توان نام احترام قانون را برد.

به عنوان نمونه دو سه مثال از موضوعات روز می‌آورم:

همان طوری که می‌دانید این روزها در زندگی ما چندین مشکل است که رسماً مطرح است و در روزنامه‌ها از مردم تقاضا می‌کنند که اظهار نظر کنند و راه چاره را نشان بدهند. از جمله آن مسائل که الآن مطرح است یکی افزایش روزافزون طلاق است. مسئله دیگر مسئله اصلاح انتخابات است. مسئله دیگر مسئله رانندگی است.

من نمی‌خواهم ادعا کنم به علل افزایش طلاق احاطه دارم و می‌توانم همه را بیان کنم؛ بدون شک عوامل اجتماعی گوناگونی دخالت دارد. ولی اینقدر می‌دانم که عامل اصلی افزایش طلاقها از بین رفتن عنصر تقواست. اگر تقوا از میان مردم کم نشده بود و مردان و زنان، بی بند و بار نشده بودند اینقدر طلاق زیاد نمی‌شد. در زندگی قدیم نواقص و مشکلات بیشتری وجود داشت. حتماً مشکلاتی که در زندگی خانوادگی امروزی است در گذشته زیادتر بود، ولی در عین حال عنصر ایمان و تقوا بسیاری از آن مشکلات را حل می‌کرد. ولی ما امروز این عنصر را از دست داده‌ایم و با اینکه وسایل زندگی بهتر است با مشکلات بیشتری مواجه هستیم و حالا می‌خواهیم در همین مسئله افزایش طلاق مثلاً، به زور افزودن قید و بند

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۰۴

قانون برای مردان و یا زنان، به زور مقررات، به زور دادگستری، به زور قوه مجریه، با تغییر قوانین و مقررات، از عدد طلاقها بکاهیم و این شدنی نیست. در موضوع انتخابات می‌بینیم که بعضی‌ها اصرار دارند که علت خرابی انتخابات نقص قانون انتخابات است که در نیم قرن پیش وضع شده و با مقتضیات امروز وفق نمی‌دهد. نمی‌خواهم از قانون فعلی انتخابات دفاع کنم، حتماً نواقصی دارد، ولی آیا مردم طبق همان قانون رفتار می‌کنند و فساد پیدا می‌شود؟ و یا علت فساد این است که حتی به همان قانون هم عمل نمی‌شود، کسی برای خود حدی و برای دیگران حقی قائل نیست. آیا قانون فعلی اجازه می‌دهد که یک نفر وارد شهری بشود که مردم آن شهر نه او را دیده‌اند و نه می‌شناسند و نه قبل از آن وقت نامش را شنیده‌اند و به اتکاء زور و قدرت بگویند من نماینده شما هستم چه بخواهید و چه نخواهید؟! این گونه مفاسد را با تکثیر یا تبدیل قانون نمی‌توان از بین برد؛ راهش منحصر است به اینکه در خود مردم آگاهی‌ای و ایمانی و تقوایی وجود داشته باشد.

آیا واقعاً در امر رانندگی و موضوع سرعت و سبقت و رعایت نکردن مقررات عبور و مرور، عیب در کمبود مقررات است یا در جای دیگر؟.

امروز ما مسائل اجتماعی زیادی داریم که افکار کم و بیش متوجه آنهاست.

دائماً گفته می‌شود که مثلاً چرا طلاق رو به افزایش است؟ چرا قتل و جنایت و دزدی زیاد است؟ چرا غش و تقلب در اجناس عمومیت پیدا کرده؟ چرا فحشا زیاد شده؟ و امثال اینها.

بدون تردید ضعف نیروی ایمان و خرابی حصار تقوا را یک عامل مهم این مفاسد باید شمرد.

عجب‌تر اینکه بعضی‌ها مرتباً این چراها را می‌گویند و می‌نویسند؛ از طرف دیگر چون خود آنها به عنصر تقوا ایمان ندارند، با اسباب و عوامل مختلف ریشه این چراها را از روح مردم می‌کنند و مردم را به طرف هرج و مرج اخلاقی و منهدم کردن بنیان تقوا و از بین بردن مصونیت تقوایی سوق می‌دهند. اگر ایمانی نباشد و تقوای الهی - نعوذ بالله - حقیقت نداشته باشد، ممکن است طرف بگوید چرا دزدی نکنم؟! چرا جنایت نکنم؟! چرا تقلب نکنم؟! چرا؟ چرا؟ چرا؟

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۰۵

تقوا و بهداشت

امیرالمؤمنین درباره تقوا فرمود:

شِفَاءُ مَرَضِ الْجَسَادِ كَمُّ..

بهبود بیماری تن شماس.

و شاید بخواهید پرسید چه رابطه‌ای است بین تقوا که امری روحی و معنوی است با سلامت بدن؟ می‌گویم البته تقوا گرد یا آمپول نیست، اما اگر تقوا نباشد بیمارستان خوب نیست، طیب خوب نیست، پرستار خوب نیست، دوا خوب نیست؛ اگر تقوا نباشد آدمی حتی تن خود و سلامت تن خود را قادر نیست

حفظ کند. آدم متقی که به حدّ خود و حق خود قانع و راضی است روحی مطمئن تر و اعصابی آرامتر و قلبی سالمتر دارد، دائماً در فکر نیست کجا را ببرد و کجا را بخورد و کجا را ببلعد، ناراحتیهای عصبی او را به زخم روده و زخم معده مبتلا نمی سازد، افراط در شهوت او را ضعیف و ناتوان نمی کند، عمرش طولانی تر می شود. سلامت تن و سلامت روح و سلامت اجتماع، همگی بستگی دارد به تقوا.

دو مطلب عمده دیگر داشتم که باقی می ماند. یکی تأثیر تقوا در روشن بینی و بصیرت دل که در آیه کریمه قرآن می فرماید:

ان تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا «۱».

این اثر یعنی روشن بینی و بصیرت، از آثار مهم تقواست و می توان گفت همین مطلب است که باب سیر و سلوک را در عرفان باز کرده است.

یکی دیگر از آثار تقوا این است که دارنده خود را از مضایق و گرفتاریها نجات می بخشد. در قرآن کریم، سوره طلاق، می فرماید:

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۰۶

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا. وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا «۱».

این دو مطلب را چون مفصل است، با بعضی مطالب دیگر برای جلسه بعد باقی می گذاریم.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۰۷

۲ تقوا.

این سخنرانی در تاریخ ۷ بعد از ظهر جمعه ۱۳۳۹/۷/۲۹ در تکمیل سخنرانی ماه قبل ایراد شده است.

دو اثر بزرگ تقوا

در جلسه قبل وعده دادم که در این جلسه راجع به دو اثر مهم که در قرآن مجید برای تقوا ذکر شده بحث کنم. آن دو اثر یکی روشن بینی و بصیرت است که در آیه ۲۹ از سوره انفال می فرماید:

ان تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا..

یعنی اگر تقوای الهی داشته باشید خداوند برای شما مایه تمیز و تشخیص قرار می دهد.

دیگری حل شدن مشکلات و آسان شدن کارها و بیرون آمدن از تنگناها و مضایق است، که در سوره طلاق آیه ۲ می فرماید:

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا..

یعنی هر کس که تقوای الهی داشته باشد خداوند برای او راه بیرون شدن از شداید قرار می دهد.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۰۸

ایضاً در همان سوره، بعد از دو آیه می فرماید:

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا..

هر کس که تقوای الهی داشته باشد خداوند یک نوع آسانی در کار او قرار می دهد.

تقوا و روشن بینی

اما راجع به اثر اول. باید بگویم تنها این یک آیه قرآن نیست، این خود یک منطق مسلم است در اسلام. بعضی آیات دیگر قرآن هم هست که اشعاری بر این مطلب دارد. در اخبار نبوی یا اخباری که از ائمه اطهار رسیده زیاد روی این مطلب تکیه شده. همان طور که در جلسه پیش عرض کردم همین مطلب است که باب سیر و سلوک را در عرفان باز کرده است.

عارف مسلکان به جمله‌ای که در ذیل آیه کریمه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِلَىٰ آخِرِهِ آمَدَ - که طویل ترین آیه قرآن است - نیز تمسک جسته‌اند.

آن جمله این است:.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ «۱».

تقوای الهی داشته باشید و خداوند به شما می‌آموزد و تعلیم می‌کند.

می‌گویند ذکر این دو جمله پشت سر یکدیگر اشعاری دارد که تقوا تأثیر دارد در اینکه انسان مورد موهبت افاضه تعلیم الهی قرار گیرد.

در کلام رسول اکرم است:

جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَىٰ أَهْوَائِكُمْ تَحُلُّ قُلُوبَكُمْ الْحِكْمَةَ..

با هوا و هوس‌های نفسانی مبارزه کنید تا حکمت در دل شما وارد شود.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۰۹

حدیث دیگری است نبوی که الآن یادم نیست در کتب حدیث عین جمله‌های آن را دیده باشم ولی نقل این حدیث در سایر کتب، خیلی معروف و مشهور است و آن این است:

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا جَرَتْ يَتَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ «۱».

هر کس چهل روز خود را خالص برای خدا قرار دهد، چشمه‌های حکمت از زمین دلش به مجرای زبانش جاری می‌شود.

ولی عیناً همین مضمون (هرچند با عین این الفاظ نیست) در اصول کافی، باب اخلاص «۲»، از امام باقر علیه السلام نقل شده:.

مَا أَخْلَصَ الْعَبْدُ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا - أَوْ قَالَ: مَا أَجْمَلَ عَبْدٌ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا - أَلَّا زَهَّدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَرَهُ دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا، فَأَتَبَّتْ الْحِكْمَةُ فِي قَلْبِهِ وَ انْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ..

یعنی بنده‌ای چهل روز ایمان خودش را خالص نکرده است - یا گفت:

بنده‌ای چهل روز خدا را خوب یاد نکرده است «۳» - مگر آنکه خداوند به او زهد عنایت کرده و او را نسبت به دردها و دواهای این دنیا بصیرت داده و حکمت را در دل او قرار داده و به زبان او جاری ساخته است.

حافظ در این دو بیت نظر به همین حدیث معروف دارد که می‌گوید:

شنیدم رهروی در سرزمینی همی گفت این معما با قرینی

که‌ای صوفی شراب آنکه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی

در تفسیر المیزان از کتب اهل تسنن نقل می‌کند که رسول اکرم فرمود:

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۱۰

لَوْلَا تَكْثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَتَمْرِيجُ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَكَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ..

یعنی اگر زیاده روی در سخن گفتن شما و هرزه چرانی در دل شما نبود، هرچه من می بینم شما می دیدید و هرچه می شنوم می شنیدید.

کلمه «تمرّیج» از ماده «مرج» است و به معنای چمن و سرزمین علفزار است که معمولاً هر نوع حیوانی در آنجا وارد می شود و راه می رود و می چرد. می خواهد بفرماید زمین دل شما مثل آن علفزارهای بی در و سر است که هر حیوانی در آنجا راه دارد و قدم می گذارد.

در حدیث دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید:

لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ حَوْلَ قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ السَّمَوَاتِ..

اگر نبود که شیاطین در اطراف دلهای فرزندان آدم حرکت می کنند، آنها ملکوت آسمانها را مشاهده می کردند.

از این گونه بیانات در آثار دینی ما زیاد است که یا به طور مستقیم تقوا و پاکی از گناه را در بصیرت و روشن بینی روح مؤثر دانسته است و یا به طور غیر مستقیم این مطلب را بیان می کند، مثل اینکه تأثیر هواپرستی و از کف دادن زمام تقوا را در تاریک شدن روح و تیرگی دل و خاموش شدن نور عقل بیان کرده است.

امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) می فرماید:

مَنْ عَشِقَ شَيْئًا اغْشَى بَصَرَهُ وَامْرَضَ قَلْبَهُ «۱».

هر کس نسبت به چیزی محبت مفرط پیدا کند، چشم وی را کور (یا شبکور) می کند و قلب او را بیمار می نماید.

هم او می فرماید:

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۱۱

عَجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ «۱».

یعنی خودپسندی انسان یکی از چیزهایی است که با عقل وی حسادت و دشمنی می ورزد.

و نیز می فرماید:

اَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ «۲».

یعنی بیشتر زمین خوردن های عقل آنجاست که برق طمع جستن می کند.

این یک منطق مسلم است در معارف اسلامی. بعدها هم آثار این منطق را در ادبیات اسلامی (چه عربی و چه فارسی) زیاد می بینیم. ادبا و فضیلاى ما این حقیقت را اقتباس کرده و به کار برده اند، و می توان گفت یکی از پایه های ادبیات اسلامی روی همین منطق گذاشته شده. به عنوان نمونه از ادبیات عرب بيتی از قصیده نوتیه معروف ابوالفتح بستی را شاهد می آورم، می گوید:

زِيَادَةُ الْمَرْءِ فِي دُنْيَاهُ نُقْصَانٌ وَرِيحُهُ غَيْرَ مُحَضِّصِ الْخَيْرِ خُسْرَانٌ

وَكُلُّ وَجْدَانٍ حَظٌّ لَا ثَبَاتَ لَهُ فَإِنَّ مَعْنَاهُ فِي التَّحْقِيقِ فُقْدَانٌ

وَكَأَنَّ عَلَى الْخَيْرِ مِعْوَانًا لَدَى أَمَلٍ يَرْجُوا نِدَاكَ فَإِنَّ الْحُرَّ مِعْوَانٌ

مَنْ كَانَ لِلْخَيْرِ مَنَاعًا فَلَيْسَ لَهُ عَلَى الْحَقِيقَةِ اخْوَانٌ وَاحْتِدَانٌ

أَحْسِنَ إِلَى النَّاسِ تَسْتَعْبِدْ قُلُوبَهُمْ فَطَالَ مَا اسْتَعْبَدَ الْإِنْسَانُ أَحْسَانٌ «۳»

این قصیده یکی از شاهکارهای ادبیات عرب شمرده شده. آن بیت از این قصیده که مورد استشهاد بود این است:

هُمَا رَضِيعَا لِبَانِ حِكْمَةٍ وَتُقَى
وَ سَاكِنَا وَطَنِ مَالٍ وَطُغْيَانٍ

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۱۲

یعنی دو چیز هستند که از یک پستان شیر خورده‌اند؛ آندو حکمت است و تقوا. و دو چیز است که اهل یک وطن و در یک جا قرار دارند؛ آندو مال است و سرکشی کردن.

سعدی در بوستان در ذیل داستان معروف سلطان محمود و ایاز که محمود را بر محبت ایاز ملامت می‌کنند - تا آخر این داستان - می‌گوید:

حقیقت سرایی است آراسته هوا و هوس گرد برخاسته

نبینی که هر جا که برخاست گرد نبیند نظر گرچه بیناست مرد

در گلستان می‌گوید:

بدوزد شره دیده هوشمند در آرد طمع مرغ و ماهی به بند

حافظ می‌گوید:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

از این گونه بیانات و تعبیرات در ادبیات عربی و فارسی زیاد است.

پس، از لحاظ دین اسلام و از لحاظ فرهنگ اسلامی این مطلب یک اصل مسلم است. حالا لازم است که به اصطلاح از لحاظ منطق علمی و فلسفی هم بحثی بکنیم و ببینیم که چه رابطه‌ای بین تقوا و روشن بینی موجود است؟ بطور ممکن است تقوا که یک فضیلت اخلاقی است و مربوط به طرز عمل انسان است، در دستگاه عقل و فکر و قوه قضاوت انسان تأثیر داشته باشد و منشأ آن شود که انسان به دریافت حکمت‌هایی نائل گردد که بدون داشتن تقوا موفق به دریافت آن حکمت‌ها نمی‌شود؟

من مخصوصاً توجه به این مطلب دارم که خیلی از افراد باور نمی‌کنند که این یک مطلب درستی باشد، این را چیزی از نوع تخیل می‌دانند و تنها ارزش شعری و خیالی برایش قائل‌اند.

یادم هست در چند سال پیش یکی از نوشته‌های یکی از طرفداران فلسفه مادی را می‌خواندم که به همین مطلب حمله و مسخره کرده بود. نوشته بود مگر تقوا و مجاهده نفس، سوهان و سنباده است که روح آدمی را صیقل دهد و جلا ببخشد!؟

تقوا و حکمت عملی

این نکته را اول باید بگویم که آن حکمتی که به اصطلاح مولود تقواست و آن روشنی و فرقانی که در اثر تقوا پیدا می‌شود حکمت عملی است نه حکمت نظری.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۱۳

حکما اصطلاحی دارند که عقل را منقسم می‌کنند به دو قسم: عقل نظری و عقل عملی. البته مقصود این نیست که در هر کسی دو قوه عاقله هست، بلکه مقصود این است که قوه عاقله انسان دو نوع محصول فکر و اندیشه دارد که از اساس با هم اختلاف دارند: افکار و اندیشه‌های نظری، و افکار و اندیشه‌های عملی.

فعلاً مقتضی نیست که در اطراف این مبحث فلسفی صحبت کنم و فرق افکار و اندیشه‌های نظری و عملی را ذکر کنم، زیرا خود این مطلب اگر بنا باشد در اطرافش صحبت شود بیش از یک سخنرانی وقت می‌گیرد. همین قدر اجمالاً عرض می‌کنم که عقل نظری همان است که مبنای علوم طبیعی و ریاضی و فلسفه الهی است. این علوم، همه در این جهت شرکت دارند که کار عقل در آن علوم قضاوت درباره واقعیتهاست که فلان شیء این طور است و یا آن طور؟ فلان اثر و فلان خاصیت را دارد یا ندارد؟ آیا فلان معنا حقیقت دارد یا ندارد؟ و اما عقل عملی آن است که مبنای علوم زندگی است، مبنای اصول اخلاقی است، و به قول قدما مبنای علم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مَدُن است. در عقل عملی، مورد قضاوت واقعی از واقعیتها نیست که آیا اینچنین است یا آنچنان؟ مورد قضاوت، وظیفه و تکلیف است: آیا «باید» این کار را بکنم یا آن کار را؟ این طور عمل کنم یا آن طور؟ عقل عملی همان است که مفهوم خوبی و بدی و حسن و قبح و باید و نباید و امر و نهی و امثال اینها را خلق می‌کند. راهی که انسان در زندگی انتخاب می‌کند مربوط به طرز کار کردن و طرز قضاوت عقلی عملی اوست و مستقیماً ربطی به طرز کار و طرز قضاوت عقل نظری وی ندارد.

اینکه در آثار دینی وارد شده که تقوا عقل را روشن می‌کند و دریچه حکمت را به روی انسان می‌گشاید - همچنان که لحن خود آنها دلالت دارد - همه مربوط به عقل عملی است، یعنی در اثر تقوا انسان بهتر درد خود و دوی خود و راهی که باید در زندگی پیش بگیرد می‌شناسد؛ ربطی به عقل نظری ندارد، یعنی مقصود این نیست که تقوا در عقل نظری تأثیری دارد و آدمی اگر تقوا داشته باشد بهتر دروس ریاضی و یا طبیعی را می‌فهمد و مشکلات آن علوم را حل می‌کند. حتی در فلسفه الهی نیز تا آنجا که جنبه فلسفه دارد و سر و کارش با منطق و استدلال است و [انسان] می‌خواهد با پای استدلال گام بردارد و مقدمات در فکر خود ترتیب می‌دهد تا به نتیجه برسد همین طور است. در نوعی دیگر از معارف ربوبی، تقوا و

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۱۴

پاکی و مجاهدت تأثیر دارد ولی آنجا دیگر پای عقل نظری و فلسفه و استدلال و منطق و ترتیب مقدمات و سلوک فکری از نتیجه به مقدمه و از مقدمه به نتیجه در میان نیست.

مقصود این است: این حقیقت که بیان شده که تقوا موجب ازدیاد حکمت و ازدیاد بصیرت و روشن بینی می‌شود ناظر به مسائل نظری و عقل نظری نیست، و شاید علت اینکه در نظر بعضی‌ها قبول این مطلب اینقدر مشکل آمده همین است که این مطلب را به حدود عقل نظری توسعه داده‌اند.

و اما نسبت به عقل عملی البته مطلب همین طور است و می‌توان گفت قبل از هر استدلال و تقریبی، تجربه گواه این مطلب است. واقعاً تقوا و پاکی و رام کردن نفس اماره در روشن بینی و اعانت به عقل تأثیر دارد ولی البته نه به این معنی که عقل فی‌المثل به منزله چراغ است و تقوا به منزله روغن آن چراغ، و یا اینکه دستگاه عقل به منزله یک کارخانه مولد روشنایی است که فعلاً فلان مقدار کیلووات برق می‌دهد و تقوا که آمد فلان مقدار کیلووات دیگر بر برق این کارخانه می‌افزاید. نه، این طورها نیست، طور دیگر است. برای توضیح مقدمه‌ای عرض می‌کنم.

دشمن دشمنان عقل

از کلمات علی علیه السلام است: اصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ وَ اَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ یعنی تو سه نوع دوست و سه نوع دشمن داری. فَاصْدِقْهُمُ: صَدِّقْهُ وَ صَدِّقْ صَدِّیقَكَ وَ عَدُوَّكَ یعنی دوستان تو یکی آن کس است که مستقیماً دوست خود دوست، دومی دوست دوست دوست، سومی دشمن دشمن دوست. وَ اَعْدَاؤُكَ: عَدُوُّكَ وَ عَدُوُّ صَدِّیقَكَ وَ صَدِّیقُ عَدُوِّكَ «۱»

دشمنان تو عبارت است از آن که مستقیماً با خود تو دشمن است، و آن کس که دشمن دوست دوست، و آن کس که دوست دشمن دوست.

مقصودم از نقل این کلام این بود که یکی از انواع دوستان، دشمن دشمن است.

علت اینکه دشمن دشمن به منزله دوست خوانده شده این است که دشمن را ضعیف می کند و دست وی را می بندد و از این راه به انسان کمک می کند. این خود یک حساب و قاعده ای است که دشمن دشمن مانند دوست است، آدمی را تقویت

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۱۵

می کند.

این قاعده که در افراد جاری است، در حالات و قوای معنوی انسان هم جاری است. قوای معنوی انسان در یکدیگر تأثیر می کنند، و احیاناً تأثیر مخالف می نمایند و اثر یکدیگر را خنثی می کنند. این مطلب جای انکار نیست. در قدیم و جدید به تضادی که کم و بیش بین قوای مختلفه وجود انسان هست توجه شده، و این خود داستان مفصلی دارد.

راز تأثیر تقوا در روشن بینی

یکی از حالات و قوایی که در عقل انسان یعنی در عقل عملی انسان، یعنی در طرز تفکر عملی انسان که مفهوم خوب و بد و خیر و شر و درست و نادرست و لازم و غیر لازم و وظیفه و تکلیف و اینکه الآن چه می بایست بکنم و چه نمی بایست بکنم و این گونه معانی و مفاهیم را بسازد تأثیر دارد، طغیان هوا و هوس ها و مطامع و احساسات لجاج آمیز و تعصب آمیز و امثال اینهاست، زیرا منطقه و حوزه عقل عملی انسان به دلیل اینکه مربوط به عمل انسان است همان حوزه و منطقه احساسات و تمایلات و شهوات است. این امور اگر از حد اعتدال خارج شوند و انسان محکوم اینها باشد نه حاکم بر اینها، در برابر فرمان عقل فرمان می دهند، در برابر ندای عقل و وجدان فریاد و غوغا می کنند، برای ندای عقل حکم پرازیت را پیدا می کنند، دیگر آدمی ندای عقل خویش را نمی شنود، در برابر چراغ عقل گرد و غبار و دود و مه ایجاد می کنند، دیگر چراغ عقل نمی تواند پرتوافکنی کند. فی المثل ما که در این فضا الآن نشسته ایم و می گوئیم و می شنویم و می بینیم، به حکم این است که یک نفر سخن می گوید و دیگران سکوت کرده اند، چراغها نور می دهند و فضا هم صاف و شفاف است. ولی اگر در همین فضا با این یک نفر سایرین هم هر کس برای خودش حرفی بزند و با صدای بلند آوازی بخواند بدیهی است که حتی خود گوینده هم ندای خود را نخواهد شنید، و اگر این فضا پر از دود و غبار باشد کسی کسی را نخواهد دید. این است که گفته اند:

حقیقت سرائی است آراسته هوا و هوس گرد برخاسته

نبینی که هر جا که برخاست گرد نبیند نظر گر چه بیناست مرد

و یا گفته اند:

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۱۶

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

و یا گفته اند:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد

برای مثال جوان محصلی را در نظر می گیریم. این جوان از مدرسه برگشته فکر می کند لازم است درسهایش را حاضر کند، برای این کار چندین ساعت بنشیند و بخواند و بنویسد و فکر کند، زیرا بدیهی است نتیجه لاقیدی و تنبلی مردود شدن و جاهل ماندن و عقب ماندن و هزارها بدبختی است. این ندای عقل اوست. در مقابل این ندا ممکن است فریادی از شهوت و میل به گردش و چشم چرانی و عیاشی در وجود او باشد که او را آرام نگذارد. بدیهی است که اگر این فریادها زیاد باشد، جوان ندای عقل خود را نشنیده و چراغ فطرت را ندیده می گیرد و با خود می گوید فعلاً برویم خوش باشیم تا ببینیم بعدها چه می شود. پس این گونه هواها و هوسها اگر در وجود انسان باشند تأثیر عقل را ضعیف می کنند، اثر عقل را خنثی می کنند، و به تعبیر دیگر این هوا و هوسها با عقل آدمی دشمنی می ورزند. در حدیث است که امام صادق علیه السلام فرمود:

الْهَوَى عَدُوُّ الْعَقْلِ «۱».

هوا و هوس دشمن عقل است.

علی علیه السلام درباره عجب و خودپسندی فرمود:

عُجِبُ الْمَرْءُ بِنَفْسِهِ إِحْدَ حَسَادِ عَقْلِهِ «۲».

خودپسندی انسان یکی از اموری است که با عقل وی حسادت و دشمنی می‌ورزد.

درباره طمع فرمود:

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۱۷

اَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ «۱».

بیشتر زمین خوردن‌های عقل آنجاست که برق طمع جستن می‌کند.

بدوزد شره دیده هوشمند در آرد طمع مرغ و ماهی به بند

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

اغْدَى عَدُوُّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ «۲».

یعنی بالاترین دشمنان تو همان نفس اماره و احساسات سرکش توست که از همه به تو نزدیکتر است و در میان دو پهلوی قرار گرفته است.

علت اینکه این دشمن بالاترین دشمنان است واضح است، زیرا دشمن عقل است که بهترین دوست انسان است. هم رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ «۳».

یعنی دوست واقعی هر کس عقل اوست.

از هر دشمنی با نیروی عقل می‌توان دفاع کرد. اگر دشمنی پیدا شود که بتواند عقل را بدزد پس او از همه خطرناک‌تر است. صائب تبریزی شعری دارد

که مثل این است که ترجمه همان حدیث نبوی است، می‌گوید:

بستر راحت چه اندازیم بهر خواب خوش ما که چون دل دشمنی داریم در پهلوی خویش

پس توجه به این مطلب لازم است که حالات و قوای معنوی انسان به حکم تضاد و تزامنی که میان بعضی با بعضی دیگر است در یکدیگر تأثیر مخالف

می‌کنند و تقریباً اثر یکدیگر را خنثی می‌کنند، و به عبارت دیگر با یکدیگر دشمنی و حسادت می‌ورزند. از آن جمله است دشمنی هوا و هوس با عقل.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۱۸

از همین جا معنای تأثیر تقوا در تقویت عقل و ازدیاد بصیرت و روشن بینی روشن می‌شود. تقوا نه سوهان است و نه سنباده و نه روغن چراغ. تقوا دشمن

دشمن عقل است، از نوع سوم دوستانی است که علی علیه السلام فرمود: وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ. بلکه تقوا که آمد، دشمن عقل را که هوا و هوس است رام و مهار

می‌کند، دیگر نمی‌گذارد اثر عقل را خنثی کند، گرد و غبار برایش به وجود آورد، پارازیت ایجاد کند. چه خوب می‌گوید مولوی:

حسها و اندیشه بر آب صفا همچو خس بگرفته روی آب را

خس بس انبه بود بر جو چون حباب خس چو یکسو رفت پیدا گشت آب

چون که تقوا بست دو دست هوا حق گشاید هر دو دست عقل را

پس معلوم شد که تقوا واقعاً تأثیر دارد در طرز تفکر و طرز قضاوت انسان، ولی نوع تأثیرش این است که جلو تأثیر دشمن را می‌گیرد و از این راه دست عقل را باز می‌کند و به وی آزادی می‌دهد: عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ..

حکما این گونه عاملها را که به‌طور غیر مستقیم تأثیر دارند فاعل بالعرض می‌نامند. می‌گویند فاعل یا بالذات است و یا بالعرض. فاعل بالذات آن است که اثر مستقیماً از خود او تولید شده، و فاعل بالعرض آن است که اثر مولود علت دیگری است و کار این علت کار دیگری است مثل اینکه مانع را برطرف کرده است، و همینکه مانع برطرف شد آن علت دیگر اثر خود را تولید می‌کند، ولی بشر همین را کافی می‌داند که آن اثر را به این علت زایل کننده مانع هم نسبت بدهد.

اگر انسان در هر چیزی شک کند در این مطلب نمی‌تواند شک کند که خشم و شهوت و طمع و حسد و لجاج و تعصب و خودپسندی و نظایر این امور آدمی را در زندگی کور و کر می‌کند. آدمی پیش هوس کور و کر است. آیا می‌توان در این مطلب شک کرد که یکی از حالات عادی و معمولی بشر این است که عیب را در خود نمی‌بیند و در دیگران می‌بیند و حال آنکه خودش بیشتر به آن عیب مبتلاست؟ آیا علت این نایبانی نسبت به عیب خود جز عجب و خودپسندی و مغروری چیز دیگری هست؟ آیا تردیدی هست که مردمان متقی که مجاهده اخلاقی دارند و بر عجب و طمع و سایر رذائل نفسانی فائق آمده‌اند بهتر و روشن‌تر عیب خود و درد خود را درک می‌کنند؟ و آیا برای انسان علم و حکمتی مفیدتر از اینکه خود را و عیب خود را و راه اصلاح خود را بشناسد وجود دارد؟

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۱۹

اگر توفیقی پیدا کنیم که با نیروی تقوا نفس اماره را رام و مطیع نماییم، آنوقت خواهیم دید چه خوب راه سعادت را درک می‌کنیم و چه خوب می‌فهمیم و چه روشن می‌بینیم و چه خوب عقل ما به ما الهام می‌کند. آنوقت می‌فهمیم که این مسائل چندان هم پیچیده و محتاج به استدلال نبوده، خیلی واضح و روشن بوده، فقط غوغاها و پارازیتها نمی‌گذاشته‌اند که ما تعلیم عقل خود را بشنویم.

آیا هوش غیر از عقل است؟

گاهی افرادی دیده می‌شوند که در مسائل علمی بسیار زیرک و باهوش‌اند و از دیگران خیلی جلوند، ولی همین اشخاص در مسئله زندگی و راهی که باید انتخاب کنند مثل آدمهای گیج و متحیرند؛ افرادی که هوششان در علمیات از اینها خیلی عقبتر است مصالح زندگی را بهتر و روشن‌تر می‌بینند. لهذا این فکر پیش آمده که در انسان دو چیز است: یکی هوش و یکی عقل، بعضی باهوش‌ترند و بعضی عاقلتر.

ولی حقیقت این است که ما دو قوه نداریم یکی به نام عقل و دیگری به نام هوش. افراد باهوشی که در مسائل عملی گیج و مبهور و متحیرند، علتش همان است که عرض شد: در اثر طغیان دشمنان عقل، اثر عقلشان خنثی شده، پارازیتها نمی‌گذارند که فرمان عقل خود را بشنوند. این گونه اشخاص پارازیت وجودشان زیاد است، نه اینکه در عقل خود کم و کسری داشته باشند.

در اول سخن اشاره کردم که تقوا و مجاهده اخلاقی و طهارت روح، در آنچه مربوط به حوزه عقل نظری است هیچ گونه تأثیری ندارد. حتی فلسفه الهی نیز وابستگی به این معانی اخلاقی ندارد. و اشاره کردم که در عین حال به نحو دیگری تقوا و مجاهده اخلاقی در تحصیل معارف الهی مؤثر است. این مطلب احتیاج به بحث مستقل دارد و چون آنچه فعلاً گفتم خیلی مجمل بود یک اشاره مختصری می‌کنم.

از قدیم بسیاری از دانایان به این نکته رسیده‌اند که در انسان علاوه بر همه قوای عقلانی و ادراکی یک حس مرموز دیگر نیز وجود دارد که می‌توان نام آن را حس الهام‌گیری گذاشت. علم امروز هم تدریجاً این نظر را تأیید می‌کند، می‌گوید یک حس اصیلی در انسان وجود دارد که از هر قوه و حس دیگر مستقل است. این حس نیز به نوبه خود کم و بیش در همه افراد با اختلاف و شدت و ضعف موجود

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۲۰

است و مانند سایر احساسهای آدمی قابل رشد و نمو و تربیت است. حالا باید دید چه چیز این حس را در انسان رشد و نمو و پرورش می‌دهد؟.

چیزی که این حس را رشد می‌دهد تقوا و طهارت و مجاهدت اخلاقی و مبارزه با هواهای نفسانی است. از نظر منطق دین، این خود امری است غیرقابل انکار. در اینجا فقط چند جمله از نهج البلاغه در این زمینه نقل می‌کنم. می‌فرماید:

قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَآمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَكُفَّ غَلِيظُهُ وَبَرَّقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبُرْقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَسَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ، فَتَدَا فَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ «۱».

عقل خویش را زنده کرده و نفس اماره را میرانده است تا آنجا که اثر این مجاهدت در بدن وی ظاهر شده و استخوان وی را نازک و غلظت وجود وی را تبدیل به لطافت کرده. در این موقع برقی شدید برای وی می‌جهد و راه را به او نشان می‌دهد و او را در راه می‌اندازد و پیوسته از این در به آن در و از این مرحله به آن مرحله او را حرکت می‌دهد تا می‌رسد به آنجا که باب سلامت مطلق است.

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «۲».

تقوا و تلطیف احساسات

تقوا و طهارت در یک ناحیه دیگر هم تأثیر دارد و آن ناحیه عواطف و احساسات است که احساسات را رقیق تر و لطیف تر می‌کند. این طور نیست که آدم باتقوا که خود را از پلیدیها و کارهای زشت و کثیف، از ریا و تملق، از بندگی و کاسه لیس دور نگه داشته، ساحت ضمیر خود را پاک نگه داشته، عزت و مناعت و آزادمنشی خود را حفظ کرده، توجهش به معنا بوده نه به ماده، یک همچو شخصی نوع

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۲۱

احساساتش با احساسات یک آدم غرق در فحشا و پلیدی و غرق در مادیات یکی باشد. مسلماً احساسات او عالتر و رقیق تر و لطیف تر است، تأثرات او در مقابل زیباییهای معنوی بیشتر است، دنیا را طور دیگری و با زیبایی دیگری می‌بیند، آن جمال عقلی را که در عالم وجود است بهتر حس می‌کند.

گاهی این مسئله طرح می‌شود که چرا دیگر شعری مثل سابق پیدا نمی‌شود؟

چرا دیگر آن لطف و رقت که مثلاً در گفته‌های سعدی و حافظ هست امروز پیدا نمی‌شود؟ و حال آنکه همه چیز پیش رفته و ترقی کرده، علم جلو رفته و افکار ترقی نموده، دنیا از هر جهت پیش رفته است.

اگر به شعرای معاصر برنخور، عقیده شخصی من این است که علت این امر یک چیز است و آن اینکه علاوه بر ذوق طبیعی و قدرت خلاقه فکری، یک رقت و لطافت و حساسیت دیگر در ضمیر لازم است. این رقت و لطافت وقتی پیدا می‌شود که شخص توجه بیشتری به تقوا و معنویت داشته باشد، اسیر دیو خشم و شهوت نباشد، آزادگی و وارستگی داشته باشد.

اگر عده‌ای اصرار دارند که شاعران روشن ضمیر گذشته را هم مثل خودشان آلوده و پلید معرفی کنند و این معما را حل نشدنی جلوه دهند مطلب دیگری است.

عقیده شخصی من این است که آدم پلید و آلوده هر اندازه قدرت هوش و ذکاوتش زیاد باشد، از درک لطفهای معنوی و روحی عاجز است و نمی‌تواند آن طور معانی لطیف و رقیق که در سخنان بعضی دیده می‌شود ابداع کند.

تقوا و نیروی پیروزی بر شدايد

اما اثر دیگر تقوا، که قرآن کریم می‌فرماید:

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا..

هر کس که تقوای خدا داشته باشد، خداوند برای او راه بیرون شدن از سختیها و شدايد را قرار می‌دهد.

ایضاً می‌فرماید:

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا.

هر کس که تقوای الهی داشته باشد، خداوند یک نوع سهولت و آسانی در کار او قرار می‌دهد.

امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) می‌فرماید:

فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَزَبَتْ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوعِهَا وَ اخْلُوتْ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ مَرَارَتِهَا وَ انْفَرَجَتْ عَنْهُ الْأُمُوجُ بَعْدَ تَرَاقُّمِهَا وَ أَسَهَلَتْ لَهُ الصُّعَابُ بَعْدَ أَنْصَابِهَا «۱».

یعنی هر کس که چنگ به دامن تقوا بزند سختیها و شداید بعد از آنکه به او نزدیک شده‌اند از او دور می‌شوند و کارها که بر ذائقه او تلخ آمده‌اند برایش شیرین می‌شوند، موجها که روی هم جمع شده‌اند و می‌خواهند او را به کام بکشند از او کنار می‌روند، امور پرمشقت بر او آسان می‌گردد.

در اینجا نیز سؤالی طرح می‌شود که چه رابطه‌ای میان تقوا که یک خصیصه روحی و اخلاقی است، با پیروزی بر مشکلات و شداید وجود دارد؟

دو نوع مضیقه و تنگنا

در اینجا مقدمتاً باید عرض کنم که مضیقه‌ها و تنگناهایی که برای انسان پیش می‌آید و سختیهایی که انسان در آن سختیها واقع می‌شود دو نوع است:

یک نوع مضیقه‌هایی است که اختیار و اراده انسان هیچ گونه دخالتی در آنها ندارد، مثل اینکه سوار هواپیما می‌شود و هواپیما خراب می‌گردد و یا آنکه سوار کشتی است و دریا طوفانی می‌شود، خطر غرق شدن وجود دارد، و امثال این شدتها و گرفتاریهایی که برای هر کسی ممکن است پیش بیاید بدون آنکه قابل پیش بینی باشد و اراده و اختیار انسان در آن دخالت داشته باشد.

و نوع دیگر از ابتلاها و مضایق و گرفتاریها آنهاست که اراده و اختیار انسان در

اینکه وارد آن گرفتاریها بشود و یا نشود و اگر وارد شد چگونه خارج شود دخالت دارد، و به تعبیر دیگر گرفتاریهای اخلاقی و اجتماعی.

پس در اینجا دو مسئله پیش می‌آید: یکی تأثیر تقوا در نجات انسان از گرفتاریهای نوع اول و دیگر تأثیر تقوا در نجات از گرفتاریهای نوع دوم.

اما در قسمت اول من الآن نمی‌توانم اظهار نظر کنم که بیان قرآن شامل نجات از این نوع گرفتاریها هم هست یا نیست. البته هیچ مانعی نیست که یک همچو ناموسی در جهان باشد و یک نوع ضمانت الهی بوده باشد، نظیر استعجاب دعا. ولی جمله‌ای هست در نهج البلاغه که می‌توان آن را به منزله تفسیر این مطلب تلقی کرد که منظور، نجات از گرفتاریهای نوع دوم است. در خطبه ۱۸۱ می‌فرماید:

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ وَ نُورًا مِنَ الظُّلُمِ..

بدانید که هر که تقوای الهی داشته باشد، خداوند برای او راه بیرون شدن از فتنه‌ها و نوری به جای تاریکی قرار می‌دهد.

فتنه‌ها همان ابتلائات سوء و گرفتاریهای اخلاقی و اجتماعی است.

گرفتاریهای نوع اول نادرالوجود است. عمده گرفتاریها و شداید و مضایقی که برای انسان پیش می‌آید و زندگی را تلخ و شقاوت آلود می‌کند و هر گونه سعادت دنیوی و اخروی را از انسان سلب می‌کند همین فتنه‌ها و ابتلائات سوء و گرفتاریهای اخلاقی و اجتماعی است.

با توجه به اینکه منشأ بیشتر گرفتاریهای هر کسی خود اوست و هر کسی خودش بالاترین دشمنان خودش است (اغْدَى عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ) هر کسی خودش سرنوشت خود را تعیین می‌کند. غالب رفتارهای هر کسی با خودش خصمانه است.

دشمن به دشمن آن نپسندد که بی‌خرد با نفس خود کند به مراد هوای خویش

اغلب گرفتاریهایی که برای ما پیش می‌آید از خارج نیامده، خودمان برای خودمان درست کرده‌ایم. من در زندگی خودم و همچنین در زندگی اشخاصی که تحت مطالعه من بوده‌اند تجربه کرده‌ام، دیده‌ام همین‌طور است. با توجه به اینها خوب واضح می‌شود که سلاح تقوا چه اندازه مؤثر است در اینکه انسان را از فتنه‌ها

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۲۴

دور نگه می‌دارد و به فرض اینکه در فتنه واقع شد تقوا او را نجات می‌دهد. قرآن کریم در سوره اعراف، آیه ۲۰۱ می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ..

مردمان باتقوا اگر هم احياناً خیالی از شیطان بر آنها بگذرد و جان آنها را لمس کند و روح آنها را تاریک نماید تذکر پیدا کرده و به یاد خدا می‌افتند و بصیرت خود را باز می‌یابند.

به همین دلیل که تقوا اثر اول یعنی روشن بینی و ازدیاد بصیرت را به دنبال خود دارد، اثر دوم یعنی نجات از مهالک و مضایق را دارد. گرفتاریها و شداید در تاریکی پیدا می‌شود، تاریکی غبارِ معاصی و گناهان و هواها و هوسها. وقتی که نور تقوا پیدا شد، راه از چاه تمیز داده می‌شود و انسان کمتر گرفتار می‌شود و اگر گرفتار شد در روشنی تقوا بهتر روزنه بیرون رفتن را پیدا می‌کند.

گذشته از همه اینها تقوا و خود نگهداری سبب می‌شود که انسان نیروهای ذخیره وجود خود را در راههای لغو و لهو و حرام هدر ندهد، همیشه نیروی ذخیره داشته باشد. بدیهی است که آدم نیرومند و با اراده و با شخصیت، بهتر تصمیم می‌گیرد و بهتر می‌تواند خود را نجات بدهد. همان طوری که نور و روشنایی داشتن، راهی و وسیله‌ای است برای نجات و رهایی، قوت و نیرو داشتن نیز به نوبه خود راه و وسیله‌ای است که خداوند متعال قرار داده است.

در اواخر سوره مبارکه یوسف آیه‌ای است که به منزله نتیجه گیری از آن داستان عجیب و پرهیجان است. داستان حضرت یوسف را کم و بیش همه شنیده‌اید. آنجا که داستان نزدیک است به آخر برسد یعنی بعد از آنکه یوسف، عزیز مصر می‌گردد و برادران یوسف در اثر قحطی برای تهیه غله از کنعان به مصر می‌آیند و آنها یوسف را نمی‌شناسند ولی یوسف آنها را می‌شناسد و یوسف به بهانه‌ای بنیامین را که از طرف مادر هم با یوسف برادر بود پیش خود نگه می‌دارد، در این وقت برای بار دوم برادران می‌آیند و با گردن کج و التماس از یوسف گندم می‌خواهند و حالت عجز و التماس خاصی به خود می‌گیرند، و چقدر خوب قرآن کریم منظره تذلل و زاری و کوچکی آنها را در این آیه مجسم کرده است! گفتند: يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَاهْلَكْنَا الضَّرُّ وَ

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۲۵

جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفٍ لَّنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ای عزیز! ما و خانواده‌مان بدبخت شده‌ایم و وجه ناقابل برای خرید گندم با خود آورده‌ایم. کیل تمام به ما بده و بر ما مسکینان تصدق کن. خداوند به تصدق کنندگان پاداش می‌دهد.

یوسف تا این وقت خودش را معرفی نکرده بود. در این وقت خواست خودش را به آنها بشناساند: قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ گفت: یادتان هست که از روی جهالت و نادانی با یوسف و برادرش چه کردید؟ همینکه این جمله را گفت که آیا یادتان هست با یوسف و برادرش چه کردید، آنها یکه خوردند: قَالُوا أَنْتَ لَأَنْتَ يَوسُفُ گفتند آیا تو یوسف هستی؟ قَالَ إنا يوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا گفت: بلی من یوسفم و این هم برادر من است. خداوند عنایت و لطف خاص خود را شامل حال ما گردانید. أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ «۱»

هر کس که تقوا و صبر داشته باشد، خود نگهداری و مقاومت داشته باشد، خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. اینکه می‌بینید، نتیجه تقواست، نتیجه پاکی و خود نگهداری است. غلام شدم و زیردست این و آن افتادم اما تقوا را حفظ کردم.

کارم به جایی رسید که مشخص ترین زنان مصر و یکی از زیباترین زنان مصر از من جوان بی‌اسم و رسم تقاضای کام گرفتن کرد ولی من خودم را در پناه تقوا نگه داشتم و گفتم: رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ «۲»

من زندان را بر این لذتهای مقرون به آلودگی ترجیح می‌دهم. تقوای آن روز، مرا امروز عزیز مصر کرد. تقوا و صبر و پاکی و نزاهت در این جهان گم نمی‌شود، آدمی را از حسیض ذلت به اوج عزت می‌رساند. أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. مثل این است که قرآن کریم نتیجه داستان یوسف

را در این یک جمله خلاصه کرده است که عاقبت از آن تقواست. تقوا آدمی را از مهالک و شداید بسیاری نجات می‌دهد و به اوج عزت می‌رساند. وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا برای مردمان متقی که در همه حال خود را حفظ می‌کنند بن بست و شکست وجود ندارد.

وقتی که انسان کلمات و خطابات اباعبداللّه علیه السلام را به خاندان محترمش می‌بیند

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۲۶

که با چه ایمان و اطمینانی به آنها اطمینان می‌دهد، غرق در حیرت می‌شود: یا رب! این چه روحیه و چه ایمان و چه اطمینانی است و این تضمین را از کجا گرفته بود؟ در کتب نوشته‌اند: «ثُمَّ وَدَّعَ ثَانِيًا أَهْلَ بَيْتِهِ» برای بار دوم با اهل بیت خود وداع کرد، به آنها گفت: اسْتَعِدُّوا لِلْبَلَاءِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ حَافِظُكُمْ وَحَامِيكُمْ مهیا و آماده تحمل سختیها باشید و بدانید خداوند شما را حفظ و حمایت می‌کند و سَيُجِيعُكُمْ مِنْ شَرِّ الْأَعْدَاءِ وَيَجْعَلُ عَاقِبَةَ أَمْرِكُمْ إِلَى خَيْرٍ شما را نجات خواهد داد و سرانجام کار شما را نیک خواهد کرد و يُعَذِّبُ أَعَادِيَكُمْ بِأَنْوَاعِ الْبَلَاءِ وَيُعَوِّضُكُمْ اللَّهُ عَنْ هَذِهِ الْبَلِيَّةِ بِأَنْوَاعِ النِّعَمِ وَالْكَرَامَةِ دشمنان شما را به اقسام عذابها گرفتار خواهد کرد و به شما به عوض این شداید و بلایا انواعی از نعمتها و کرامتها خواهد داد فَلَا تَشْكُوا وَلَا تَقُولُوا بِالْسَيِّئَةِ مَا يَنْقُصُ مِنْ قَدَرِكُمْ «۱»

مبادا شکایت کنید و مبادا جمله‌ای بر زبان بیاورید که از قدر و قیمت شما بکاهد.

اطمینانی که حسین علیه السلام به پیروزی نهایی داشت و به خاندانش تلقین می‌کرد، از همان آیه قرآن سرچشمه می‌گیرد که می‌فرماید: وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا. این تضمین را از قرآن گرفته بود. از نوع اطمینان و ایمانی است که یوسف صدیق داشت که هنگامی که به نتیجه تقوای خود رسید، با خوشحالی و رضایت می‌گفت: أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. ولی امام حسین علیه السلام قبل از آنکه داستان به آخر برسد و به نتیجه برسد نتیجه را می‌دید.

کلمات شمرده حسین مثل تیر بر قلب خاندانش نشست. سختیها و اسارتها را تحمل کردند ولی در پناه صبر و تقوا. عاقبت کارشان همان‌طور شد که حسین علیه السلام به آنها وعده داده بود و خداوند در قرآن تضمین کرده بود. بعد از چندی می‌بینیم که زینب (سلام الله علیها) همان جمله‌های حسین را با الفاظ دیگر با یک دنیا اطمینان بازگو می‌کند. خطاب به یزید بن معاویه کرده، می‌گوید:

فَكَيْدُ كَيْدِكَ وَاسْعَ سَعْيِكَ وَنَاصِبُ جَهْدِكَ. فَوَ اللَّهِ لَا تَمْحُوا ذِكْرَنَا وَلَا تُمِيتْ وَحْيَنَا وَلَا تُذَرِكْ أَمَدَنَا وَلَا تُرْخِصْ عَنْكَ عَارُهَا «۲»

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۷۲۷

هر حيله‌ای که می‌خواهی بکار ببر و هر چه دلت می‌خواهد کوشش کن، اما به خدا قسم که نخواهی توانست نام ما و محبوبیت و احترام ما را از بین ببری، نمی‌توانی وحی زنده خدا را که در خاندان ما پیدا شده بمیرانی.

برای تو جز عار و ننگ و رسوایی در این جهان چیزی باقی نمی‌ماند.

تقوا در بیانات رهبر معظم انقلاب

آسانی رسیدن به اهداف در صورت جلب رحمت الهی در جوانی

جامعه‌ی نخبگانی ما - دخترها، پسرها، جوانها عموماً؛ اساتید آنها - در سایه‌ی تقوا و پرهیزگاری و پاکدامنی و توجه به خدا توانایی‌هایشان مضاعف خواهد شد، توانایی‌هایشان مضاعف خواهد شد، پیشرفت‌هایشان آسان خواهد شد. شماها یکی از بزرگ‌ترین امتیازاتی که دارید، صفای جوانی است؛ این چیزی است که همیشه با انسان نیم‌بند. در دوران جوانی صفا و نورانی‌تی وجود دارد که جلب رحمت الهی را برای انسان آسان میکند؛ و اگر خدای متعال راه را برای انسان آسان کند - فَسَيُسِّرُهُ لِلْيُسْرَى^۱ - برای آسان شدن کار و هموار شدن کار به انسان کمک کند و مقدمه را فراهم بکند، انسان خیلی راحت‌تر به اهداف دست پیدا خواهد کرد. تقوا و پاکدامنی و ایمان و صفا و نورانی‌تی را که در شما هست - که زمینه‌ی معنویت است - قدر بدانید و از خدای متعال بخواهید که به شما کمک کند و به کشورتان کمک کند، ان‌شاءالله بتوانیم به نقطه‌های مورد آرزو برای کشور و ملتمان برسیم. ۱۷/۰۷/۱۳۹۲

۱۳۹۱

نزول سکینه الهی با تلاش برای دور شدن از گناه حاصل میشود

یکی از برنامه‌ها این است که عرفانهای کاذب را در داخل دانشگاه‌ها رخنه دهند؛ این هم یکی از آن چیزهای فلج‌کننده است. اگر کسی اسیر و دچار این بافته‌های بی‌اصل و اساس عرفانهای کاذب شود - که غالباً هم از مناطق خارج از کشور نفوذ پیدا کرده و وارد شده است - واقعاً او را فلج میکند. معیاری که ما برای تحرک به سمت علو معنوی و روحی و تقرب به خدا داریم، تقواست، پرهیزگاری است، پاکدامنی است. جوانان ما - چه دختران ما، چه پسران ما - اگر پاکدامن باشند، اگر تقوا پیشه کنند، اگر برای دوری از گناه تلاش کنند، اگر نماز را با توجه و با اهتمام به‌جا بیاورند و انسشان را با قرآن قطع نکنند، اسیر این عرفانهای کاذب نمیشوند.

من به جوانها غالباً در مورد قرآن سفارش میکنم. سعی کنید رابطه‌تان را با قرآن قطع نکنید. هر روز، ولو نصف صفحه، قرآن بخوانید؛ اینها همه‌اش مقرب انسان است؛ صفای روح و گشایش و فتوح معنوی را همینها برای انسان به وجود می‌آورد. آن آرامش، آن صبر و سکینه‌ی مورد نیاز انسان - که «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى»^۲؛ این نعمتی است که خدای متعال آن را به رخ مؤمنین میکشد، که ما سکینه و صبر و آرامش و طمأنینه را از سوی خودمان به پیغمبر دادیم، به مؤمنین دادیم - با همین چیزی که عرض کردیم، حاصل میشود؛ در درجه‌ی اول با تلاش برای دور شدن از گناهان است. اینکه میگوئیم دوری از گناهان، معنایش این نیست که اول باید بکلی همه‌ی گناهان را ترک کنید تا بتوانید وارد مرحله‌ی دوم شوید؛ نه، اینها با هم توأم است. باید همت این باشد، باید تلاش این باشد که گناه از ما سر نزنند. تقوا هم به همین معناست. التزام به توجه در نماز و در تلاوت قرآن و اینها چیزهایی است که معنویات و صفای روح را برای ما به ارمغان می‌آورد؛ آن آرامش و طمأنینه و سکینه‌ی لازم را به ما میدهد؛ نیازی نیست به رفتن در خانه‌ی عرفانهای کاذب، دروغی، مادی، توهمی و تخیلی، که هیچ واقعی‌تی پشت سرش نیست. هم دانشجویها را، هم جوانان دبیرستان را توجه بدهید به همین جنبه‌های دیانت و تدین. تدین را یک عنصر اساسی برای مخاطب خودتان قرار بدهید و بدانید ان‌شاءالله خدای متعال هم کمک خواهد کرد. ۲۰/۰۷/۱۳۹۱

^۱ سوره مبارکه اللیل آیه ۷ فَسَيُسِّرُهُ لِلْيُسْرَى

ترجمه: نما او را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم!

^۲ سوره مبارکه الفتح آیه ۲۶ إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (ترجمه): نه خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند؛ و (در مقابل)، خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت، و آنان از هر کس شایسته‌تر و اهل آن بودند؛ و خداوند به همه چیز دانا است.

شامل شدن الطاف الهی برای ما در صورت رعایت تقوا

الحمد لله رب العالمین احمده و اشکره و استعینه و استغفره و اتوکل علیه و اصلی و اسلم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه حافظ سرّه و مبغ رسالاته بشیر رحمته و نذیر نعمته سیدنا و نبینا و حبیب قلوبنا ابی القاسم المصطفی محمد و علی ءاله الأطیین الأظهرین و صحبه المنتجبین و من تبعهم باحسان الی یوم الدین و صلّ علی ائمة المسلمین و حماء المستضعفین و هداة المؤمنین و صلّ علی بقیة الله فی الارضین. «اوصیکم عبادالله بتقوی الله و نظم امرکم.»^۳

همه ی برادران و خواهران عزیز نماز گزار و خود را دعوت و توصیه میکنم به حفظ تقوای الهی؛ این اصل حرکت یک انسان به سمت کمال و تعالی است. اگر به توفیق الهی بتوانیم در عمل فردی، در عمل جمعی، در کار سیاسی، در کار اجتماعی، رعایت تقوای الهی را بکنیم، همه ی خیرات و همه ی الطاف الهی شامل حال ما خواهد شد. ۱۴/۱۱/۱۳۹۰

۱۳۹۰

نیاز امت اسلامی به تداوم ایستادگی

حقایق گرانها و آیات بینات الهی در حوادث یک سال اخیر در این منطقه بیش از اینها است و برای اهل تدبیر، دیدن و شناختن آن دشوار نیست. لیکن با این همه، امروز همه ی امت اسلامی و بویژه ملت های به پاخته، نیازمند دو عنصر اساسی اند:

نخست: تداوم ایستادگی و پرهیز شدید از سست شدن عزم راسخ. فرمان الهی به پیامبر اعظم (صلی الله علیه و ءاله و سلم) در قرآن چنین است: «فاستقم کما امرت و من تاب معک و لاتطغوا»^۴ و «فلذلک فادع و استقم کما امرت»^۵ و نیز از زبان حضرت موسی (علیه السلام): «و قال موسی لقومه استعینوا بالله و

^۳ نامه ۴۷: از وصیت های آن حضرت است به حسن و حسین علیهما السلام وقتی که این ملجم لعنة الله علیه به او ضربت زد

أوصیکم بتقوی الله و آلا تبغیا الدنیا و إلا تبغیکما و لا تأسفا علی شیء منها رزوی عنکم و قولاً بالحق و اعماً للآخر و کوناً للطالم خصماً و لمظلم عوناً أوصیکم و جمیع و لدی و أهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم و صلاح ذات بینکم فإنی سمعتُ جدکما (صلی الله علیه و آله) یقول صلاح ذات البین أفضل من عاتة الصلاة و الصیام الله الله فی الأیام فلا تبغوا أفواهم و لا یضیعوا بخصرتکم و الله الله فی جیرانکم فانهم وصیة نبیکم ما زال یوصی بهم حتی ظننا أنه سبوزهم و الله الله فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم و الله الله فی الصلاة فإنها عمود دینکم و الله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما یقیم فإنّه إن ترک لم تنظروا و الله الله فی الجهاد بأموالکم و أنفسکم و السبیل الله و علیکم بالتواصل و التبادل و الإیاء و التدابر و التقاطع لا تترکوا الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر فإولی علیکم شراکم ثم تدعون فلا یتجاب لکم. ثم قال: یا بنی عبد المطلب لا الفینکم نخوضون دماء المسلمین خوفاً تقولون قتل امیر المؤمنین لا آلا تقتلن بی إلا قاتلی انظروا إذا آتا میت من ضربته هذه فاضربوه ضربته بضربة و لا تمثلوا بالرجل فإنی سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) یقول إیاءکم و المثلة و لو بالکلب العقور.

ترجمه:

شما را به تقوای الهی سفارش می نمایم، و اینکه دنیا را مجوید گرچه دنیا شما را بجوید، و بر آنچه از دنیا از دستتان رفته متأسف نباشید. حق بگوید، و برای ثواب الهی بکوشید. دشمن ستمگر و یار ستمیده باشید. شما و همه فرزندان و خاندانم و هر که این وصیت به او می رسد را به تقوای الهی، و نظم در زندگی، و اصلاح بین مردم سفارش می کنم، چرا که از جد شما (صلی الله علیه و آله) شنیدم می فرمود: «اصلاح ذات البین از عموم نماز و روزه بهتر است.» خدا را خدا را در باره یتیمان، آنان را گاهی سیر و گاهی گرسنه مگذارید، مباد که در کنار شما تباه شوند. خدا را خدا را در رابطه با همسایگان، که مورد سفارش پیامبر شمایند، پیوسته به آنان سفارش داشت تا جایی که گمان بریدم میراث برشان خواهد ساخت خدا را خدا را در باره قرآن، نباید که دیگران در عمل به آن از شما پیشی جویند. خدا را خدا را در باره نماز، که نماز عمود دین شماست. خدا را خدا را در باره خانه پروردگارتان، تا وقتی هستید آنجا را خالی مگذارید، که اگر خالی گذاشته شود از کفر حق مهلت نیاید. خدا را خدا را در باره جهاد با اموال و جان و زیانتان در راه خدا. بر شما باد به پیوند با هم و بخشش مال به یکدیگر، و پرهیز از دوری و قطع رابطه با هم. امر به معروف و نهی از منکر را وانگذارید، که بد کارانتان بر شما مسلط شوند، آن گاه دعا کنید و به اجابت نرسد. سپس فرمود: ای فرزندان عبد المطلب، نیایم شما را که به بهانه کشته شدن من در خون مسلمانان فرو افتید و گوید: امیر المؤمنین کشته شد، امیر المؤمنین کشته شد معلومتان باد که فقط قاتلم باید قصاص شود. ملاحظه نمایند هرگاه من از این ضربت او از دنیا رفتم تنها او را یک ضربت بزنید، و گوش و بینی و اعضای او را قطع نکنید، که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «از مثله کردن دوری کنید هر چند در باره سگ گاز گیرنده باشد»

^۴ سوره مبارکه هود آیه ۱۱۲ فاستقم کما امرت و من تاب معک و لاتطغوا ۱۱۲ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

ترجمه: پس همان گونه که فرمان یافته ای، استقامت کن؛ و همچنین کسانی که با تو بسوی خدا آمده اند (باید استقامت کنند)؛ و طغیان نکنید، که خداوند آنچه را انجام می دهید می بیند!

^۵ سوره مبارکه الشوری آیه ۱۵ فَلِذَٰلِكَ فَادْعُ ۖ وَاسْتَقِمْ کَمَا أَمَرْتَ ۖ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ ۖ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ ۖ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَکُمْ ۖ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّکُمْ ۖ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَکُمْ أَعْمَالُکُمْ ۖ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَکُمْ ۖ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا ۖ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ

ترجمه: پس به همین خاطر تو نیز آنان را به سوی این آیین واحد الهی دعوت کن و آنچنان که مأمور شده ای استقامت نما، و از هوی و هوسهای آنان پیروی مکن، و بگو: «نه هر کتابی که خدا نازل کرده ایمان آورده ام و مأمورم در میان شما عدالت کنم؛ خداوند پروردگار ما و شماست؛ نتیجه اعمال ما از آن ما است و نتیجه اعمال شما از آن شما، خصومت شخصی در میان ما نیست؛ و خداوند ما و شما را در یکجا جمع می کند، و بازگشت (همه) به سوی اوست!»

اصبروا انّ الارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين» (۴۳)

مصادق بزرگ تقوا در این دوره برای ملتهای به پا خاسته آن است که حرکت مبارک خود را متوقف نسازند و خود را سرگرم دستاوردهای این مقطع نکنند. این است بخش مهم از تقوایی که دارندگان آن، به وعدهی «عاقبت نیک» سرافراز گشته‌اند. ۱۴/۰۸/۱۳۹۰

۱۳۹۰

اجر عظیم جانبازان به شرط حفظ تقوا و احسان

من اگر بخواهم قضاوت خودم را عرض بکنم، باید بگویم مسئله‌ی جانباز هفتاد درصد و جانباز قطع نخاعی گردنی - همین وضعی که شما دارید - مهمتر از مسئله‌ی شهید شدن است؛ چون شهادت یک بار است و تمام میشود، بعد هم انسان می‌رود عروج میکند. این وضعی که شما دارید، با قضاوتی که من امروز دارم، اینجور به نظر میرسد که وزنه‌ی این ایثار از آن ایثاری که اسمش شهادت است، سنگین تر است؛ به خاطر رنجهایش، به خاطر مشکلاتش، هم برای خودتان، هم برای پدر و مادرهاتان، کسانتان، هم برای همسرانتان، هم برای فرزندانان. این جزو آن رقمهای بسیار درشت این کار بزرگی است که انجام گرفته. ان شاء الله به همین نسبت هم خدای متعال به شما اجر بدهد و اجر شما را سنگین کند.

البته این را هم به شما عرض بکنم؛ خود شماها خیلی نقش دارید در این که این اجر را بیشتر کنید، یا از کنارش یک قدری بزنید. همین آیه‌ای که الان تلاوت کردند: «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ»^(۱) به همین نکته اشاره میکند: آن کسانی که زخمی شدند، مجروح شدند، اجر عظیمی دارند، به شرط تقوا و احسان. هیچ وقت قاطعیت اختیار از انسان گرفته نمیشود؛ یعنی شما همیشه در حال اعمال اختیار هستید؛ شما هستید که دارید انتخاب میکنید. تا آخر، این صبر شما، این ایستادگی شما، این احتساب شما، اجر شما را اضافه میکند. احتساب یعنی پای خدا نوشتن. آدم با خدا حرف بزند، بگوید پروردگار! این جسم من، این تن من، این آسایش من، این جوانی من، اینها را به تو دادم، صرف تو کردم، الان هم راضی‌ام. این، احتساب است. این بیشترین تأثیر را در عروج به مقامات عالیّه و احراز اجر و پاداش الهی دارد. ۰۶/۰۷/۱۳۹۰

۱۳۹۰

تقوا؛ محصول ماه رمضان

محصول عمده‌ی دیگر این ماه [رمضان]، تقواست؛ که فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^(۱) دستی که عنان خویش گیرد؛ معنای تقوا این است. عنان دیگران را گاهی درست میتوانیم بگیریم؛ اگر بتوانیم عنان خودمان را بگیریم، خودمان را از چموشی، از وحشیگری، از عبور از خطوط قرمز الهی باز بداریم، این هنر بزرگی است. تقوا یعنی مراقبت از خود برای حرکت در صراط مستقیم الهی؛ یافتن علم و معرفت و بصیرت، و بر اساس علم و معرفت و بصیرت، حرکت کردن. ۰۹/۰۶/۱۳۹۰

۱۳۹۰

^۶ سوره مبارکه الأعراف آیه ۱۲۸ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۖ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

ترجمه: موسی به قوم خود گفت: «از خدا یاری جویید، و استقامت پیشه کنید، که زمین از آن خداست، و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، واگذار می‌کند؛ و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است!»

^۷ سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۷۲ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ ۚ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ

ترجمه: آنها که دعوت خدا و پیامبر (ص) را، پس از آن همه جراحاتی که به ایشان رسید، اجابت کردند؛ (و هنوز زخمهای میدان احد التیام نیافته بود، به سوی میدان «حمرار الاسد» حرکت نمودند؛) برای کسانی از آنها، که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند، پاداش بزرگی است.

^۸ سوره مبارکه البقرة آیه ۱۸۳ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ترجمه: ای افرادی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیزکار شوید.

تقوای جمعی یعنی مراقبت جمع‌ها از خودشان

اینجا جای تقوای جمعی است. ما یک تقوای فردی داریم، که هر کسی خود را تحت مراقبت دائم داشته باشد. تقوای کامل این است که انسان به طور دائم خود را تحت مراقبت داشته باشد؛ مثل کسی که در یک محوطه‌ی پوشیده‌ی از خارهای دامنگیر دارد حرکت میکند - این مثال، هم در روایات هست، هم در کلمات بزرگان هست - باید دائم حواسش باشد؛ یعنی زیر پایش را نگاه کند. اگر غفلت کنید، خار دامن شما را میگیرد، لباس شما را پاره میکند، پای شما را مجروح خواهد کرد. تقوا را تشبیه کرده‌اند به حرکت در خارستان. خب، این تقوای فردی است و لازم است؛ راه دستیابی به فوز و فلاح هم فقط همین است. اگر کسی بخواهد به فلاح برسد، به فوز برسد، به نجات ابدی برسد، بایستی تقوا داشته باشد. هر مقدار این حالت بیشتر بود، فوز و فلاح بیشتر است.

یک تقوای جمعی هم داریم. تقوای جمعی این است که جمعها مراقب خودشان باشند. جمع به حیث جمع، مراقب خودشان باشند. بی‌مراقبتی جمعها نسبت به مجموعه‌ی خودشان، موجب میشود که حتی آدمهایی هم که در بین آن جمعها تقوای فردی دارند، با حرکت عمومی آن جمعها بغلتند و به جایی بروند که نمیخواهند. در طول این سی سال، ما از این ناحیه ضربه خورده‌ایم. یکی از جاهایی که ضعف نشان داده‌ایم، همین بوده.

در دهه‌های قبل، یک جریانی در کشور وجود داشت به نام جریان چپ. آنها شعارهای خوبی هم میدادند، اما خودشان را مراقبت نکردند و تقوای جمعی به خرج ندادند. در میانشان آدمهایی بودند که تقوای فردی هم داشتند، اما نداشتن تقوای جمعی، کار آنها را به جایی رساند که فتنه‌گر ضد امام حسین و ضد اسلام و ضد امام و ضد انقلاب توانست به آنها تکیه کند! آنها نیامدند شعار ضد امام و ضد انقلاب بدهند، اما شعار دهنده‌ی ضد امام و ضد انقلاب توانست به آنها تکیه کند؛ این خیلی خطر بزرگی است. آنها غلتیدند. بنابراین تقوای جمعی لازم است.

من پارسال به شما عرض کردم که در داخل مجلس شورای اسلامی، خودنظارتی بگذارید. این، همان تقوای جمعی است. مجموعه، خود را بپاید. حالا حرفهایی گوشه کنار زدند که نماینده باید آزاد باشد، چه باشد. کسی با آزادی نماینده مخالف نیست؛ با کجرفتاری نماینده مخالف است. یک نماینده‌ی کجرفتار ممکن است مجلس شورای اسلامی را بدنام کند، متهم کند؛ حیث نیست؟ مجلس به این عظمت، این نهاد قانونی اساسی در کشور. ۰۸/۰۳/۱۳۹۰